

فهرست

مقدمه مترجم	۹
مقدمه مؤلف	۱۲
بخش اول: شرایط سیاسی و اجتماعی	
سرچشمه انحراف	۱۸
۱. منطق سقیفه	۱۹
۲. روش عمر در تقسیم بیت المال	۲۱
۳. مسئله شورا	۲۳
سیاست مالی و اداری عثمان	۲۷
آغاز ثروت اندوزی	۲۷
ثروت های کلان	۲۸
دو قطب ثروت و فقر	۲۹
تسلط بنی امیه	۲۹
عناصر فاسد	۳۰
خشم و انزجار عمومی	۳۲
عکس العمل عثمان در برابر مخالفان	۳۳
تبعید و شکنجه حق گویان	۳۳
فرصت طلبان	۳۵
الغای محدودیت	۳۵

۳۷	آثار شوم سیاست عثمان
۳۷	آریستوکراسی دینی!
۳۸	جنبش عمومی
۳۹	نتیجه معکوس
۴۰	برنامه علی <small>علیه السلام</small> درباره خلافت بعد از عثمان
۴۰	شایسته ترین فرد
۴۱	نقش علی <small>علیه السلام</small> در حیات اجتماعی
۴۲	ضرورت یک اقدام انقلابی
۴۴	اصلاحاتی که امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> به عمل آورد
۴۴	استانداران جدید
۴۵	تضمین حقوق مساوی
۴۶	سیاست عادلانه اقتصادی
۴۸	استرداد تیول‌ها
۴۸	کارشکنی‌های ثروتمندان آلوده
۵۰	غائله جمل
۵۰	سیاست‌های شیطانی معاویه
۵۱	خاطره شکوهمند حکومت علی <small>علیه السلام</small>
۵۳	معاویه و سیاست تهدید و گرسنگی
۵۳	یورش‌های خونین
۵۵	پس از شهادت علی <small>علیه السلام</small>
۵۵	اوج فشار و اختناق
۵۶	وضع عراق
۵۷	کشتارهای بی رحمانه
۵۸	ماهیت حکومت معاویه
۵۹	سیاست اقتصادی معاویه
۶۱	فشار اقتصادی بر شیعیان
۶۱	بهره‌کشی‌های کمرشکن
۶۳	فشار اقتصادی در عراق
۶۳	آثار شوم سیاست معاویه در عراق

۶۵	احیای تمایلات قبیله‌ای و نژادی
۶۶	مبارزهٔ امیر مؤمنان با احیای تبعیض‌های نژادی
۶۷	تحریک تعصّب قبیله‌ای از سوی معاویه
۶۸	نمونهٔ دیگر از دسیسه‌های معاویه
۷۰	ایجاد اختلاف در میان مخالفان
۷۱	سوءاستفاده از نفوذ شاعران
۷۲	ایجاد اختلاف در میان قبائل
۷۴	روش نمایندگان معاویه
۷۵	شگردهای زیاد بن ابیه
۷۶	جعل احادیث به نفع قبایل
۷۷	انحراف از راه مبارزه
۷۸	تحریک تعصّب نژادی میان عرب و عجم
۷۹	تحقیر موالی
۸۱	تخدیر افکار عمومی به نام دین
۸۱	حدیث سازان!
۸۲	بخش نامهٔ معاویه
۸۴	مزدوران معاویه
۸۶	انواع احادیث مجعول
۸۷	فرقهٔ مُرَجَّئَه در خدمت معاویه
۸۹	فقه‌های درباری
۹۱	ترویج جبری‌گری
۹۳	بهره‌برداری از اشعار تخدیری
۹۶	آثار مرگبار سیاست معاویه
۹۷	دو شخصیتی‌ها
۹۸	مسخ شخصیت
بخش دوم: انگیزه‌های انقلاب		
۱۰۲	روش امام حسین <small>علیه السلام</small> در برابر سیاست بنی‌امیه
۱۰۳	کوشش‌های بی‌ثمر بنی‌امیه
۱۰۵	چرا امام حسین <small>علیه السلام</small> در زمان معاویه قیام نکرد؟

۱۰۸	عواملی که امام حسن <small>علیه السلام</small> را وادار به صلح با معاویه کرد
۱۰۸	سستی عراقیان در جنگ با معاویه
۱۰۹	سپاهی ناهماهنگ
۱۱۰	بهترین راه
۱۱۲	افشای ماهیت حکومت معاویه
۱۱۳	آغاز بیداری
۱۱۵	آماده‌سازی افکار برای انقلاب
۱۱۷	دیدگاه حسین بن علی <small>علیه السلام</small>
۱۱۷	انعکاس حوادث در شهر مدینه
۱۱۹	نفوذ و شخصیت معاویه
۱۱۹	روش معاویه در برابر رقبای سیاسی
۱۲۱	ژست دینی معاویه
۱۲۴	پیمان صلح
۱۲۵	صبر و انتظار
۱۲۶	بهره‌برداری معاویه از پیمان صلح
۱۲۷	ضرورت زمینه‌سازی برای انقلاب
۱۲۸	یزید چگونه آدمی بود؟
۱۳۰	عکس‌العمل امام حسین <small>علیه السلام</small> در برابر ولیعهدی یزید
۱۳۲	عکس‌العمل امام حسین <small>علیه السلام</small> در برابر بیعت یزید
۱۳۲	تلاش یزید برای اخذ بیعت
۱۳۳	راز مخالفت امام حسین <small>علیه السلام</small> با حکومت یزید
۱۳۴	حسین <small>علیه السلام</small> شخصیت محبوب جامعه
۱۳۶	رسالت تاریخی حسین <small>علیه السلام</small>
۱۳۷	انگیزه‌های انقلاب از نظر امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۳۷	اصلاح وضع پریشان امت
۱۳۸	قیام بر ضد زمامدار ستمگر
۱۴۰	کارنامه سپاه عراقیان
۱۴۵	انگیزه‌های انقلاب امام حسین <small>علیه السلام</small> از منظر افکار عمومی
۱۴۶	تهدید و گرسنگی

۱۴۸	انگیزه‌های انقلاب از نظر خود انقلابیون
	بخش سوم: آثار انقلاب امام حسین <small>علیه السلام</small> در حیات جامعه اسلامی
۱۵۲	ارزیابی پیروزی و یا شکست انقلاب حسین <small>علیه السلام</small>
۱۵۲	سؤال‌هایی پیرامون انقلاب حسین <small>علیه السلام</small>
۱۵۴	پیشنهاد خیرخواهان
۱۵۶	نمونه فداکاری و هدفداری
۱۶۱	قطع نفوذ دینی امویان
۱۶۱	شبکه‌های مزورانه
۱۶۲	تزویرهای دینی امویان
۱۶۳	موضع و پایگاه خوارج
۱۶۵	رسوایی بنی امیه
۱۶۷	تحریف تاریخ
۱۶۸	سخنان افشاگرانه حسین <small>علیه السلام</small>
۱۷۰	یک داوری نادرست
۱۷۳	احساس گناه
۱۷۴	عکس‌العمل‌های عاطفی
۱۷۴	سخنرانی‌های بازماندگان حسین <small>علیه السلام</small>
۱۷۸	سیستم اخلاقی جدید
۱۷۹	هدف اخلاقی انقلاب
۱۷۹	رهبران آزمند و آسایش طلب
۱۸۰	زاهدنمایان
۱۸۱	بر سر دو راهی
۱۸۲	مکتب انسان‌ساز
۱۸۵	زندگی ذلت‌بار مردم
۱۸۶	حماسه آفرینان
۱۹۰	نقش زنان در فاجعه کربلا
۱۹۳	سرآغاز انقلاب‌های آزادی‌بخش
۱۹۴	بیداری روح مبارزه
۱۹۵	عواقب سستی و افسردگی روح مبارزه در ملت

۱۹۶	پایان دوران سکوت و تسلیم.....
۱۹۸	انقلاب توّابین
۲۰۰	عملیات توّابین
۲۰۰	انگیزه توّابین
۲۰۱	نیروهای توّابین
۲۰۳	انقلاب مدینه
۲۰۴	سفر نمایندگان اهل مدینه به شام
۲۰۵	قیام عبدالله بن زبیر در مکه
۲۰۶	قیام مختار ثقفی.....
۲۰۶	راز شکست ابن زبیر
۲۰۷	یک حرکت اصلاحی
۲۰۹	انقلاب مُطَرِّف بن مُعَيَّرَة
۲۱۱	انقلاب عبدالرحمن بن اشعث
۲۱۲	آغاز انقلاب
۲۱۳	گرایش مردم به انقلاب.....
۲۱۴	فرجام انقلاب.....
۲۱۵	انقلاب زید بن علی بن حسین <small>علیه السلام</small>
۲۱۷	انقلاب ابی السّرایا
۲۱۹	از بیداری روح انقلابی چه نفعی عاید مسلمانان شد؟.....
۲۲۱	اگر انقلاب حسین <small>علیه السلام</small> رخ نمی داد؟
۲۲۲	نقش تاریخ در حیات ملت‌ها.....
۲۲۲	روش مورّخان قدیم
۲۲۳	تغذیه فکری از تاریخ اسلام
۲۲۴	ضرورت تغییر روش تاریخ‌نگاری
۲۲۴	تاریخ جاودانه انقلاب حسین <small>علیه السلام</small>
۲۲۶	منابع
۲۲۸	نمایه.....

مقدمه مترجم

همان طوری که هر پدیده مادی، زائیده علل و عواملی است که دست به دست هم داده آن را پدید می آورند، هر حادثه ای هم که در جهان اتفاق می افتد، بدون علت نیست. این مسئله؛ چه در حوادث کوچک روزمره، و چه در رویدادهای مهم جهان، صادق است.

تحولات و حوادث مهم اجتماعی نیز همین طور است. هر یک از انقلاب ها، قیام ها، نهضت ها، جنبش های ملی و مذهبی از یک سلسله عوامل و انگیزه های اجتماعی و سیاسی و دینی سرچشمه می گیرد که در بنیاد اجتماع نهفته است؛ از این رو تحقیق و بررسی درباره چنین حوادثی، بدون توجه به ریشه های آن ها منطقی نیست. از طرف دیگر، حوادث تاریخی مثل حلقه های زنجیر به هم پیوسته است و اگر این حلقه ها را مجزاً از هم، مورد بحث قرار دهیم به نتیجه مطلوب نمی رسیم.

اگر مبدأ انقلاب امام حسین علیه السلام را سال ۶۰ یا ۶۱ هجری قمری بگیریم، سخت اشتباه کرده ایم. مبدأ انقلاب امام حسین علیه السلام سال ۶۰ هجری نبود؛ بلکه سال های پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

شواهد متعددی نشان می دهد که انقلاب امام حسین علیه السلام پیامد حوادثی بود که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تکوین یافت و منجر به انحراف حکومت اسلامی از محور اصلی خود گردید. روی کار آمدن عثمان که اصول حکومت و زمامداری

اسلامی و عدالت اجتماعی را زیر پا گذاشت و جامعه اسلامی را با وضع بحرانی و خطرناکی روبه‌رو ساخت، دسیسه‌های معاویه برای رسیدن به حکومت، استحکام پایه‌های حکومت آینده معاویه با موافقت عملی خلفای وقت، به قدرت رسیدن معاویه در شام، و در نهایت، ماجرای ولیعهدی یزید، همه، امتداد تسلسل حوادث پس از وفات پیامبر ﷺ و ریشه‌های انقلاب امام حسین ﷺ، به شمار می‌روند. از این رو می‌توان گفت که انقلاب خونین امام حسین ﷺ حلقه‌ای از زنجیر حوادث بود که یک سر آن به فاجعه کربلا و سر دیگر آن به ماجرای «سقیفه» منتهی می‌شد و این حلقه در کربلا نیز خاتمه نیافت؛ بلکه سرچشمه انقلاب‌ها و قیام‌های خونین دیگری گردید. کتابی که اینک ترجمه آن از نظر خوانندگان محترم می‌گذرد، انقلاب امام حسین ﷺ را از این دیدگاه بررسی می‌کند و لذا مباحث کتاب از «منطق سقیفه» و «روش عمر در تقسیم بیت‌المال» و «مسئله شوری» شروع می‌شود.

مؤلف عالی‌قدر و محقق کتاب با تحقیقات و مطالعات وسیع و دامنه‌دار خود، انقلاب امام حسین ﷺ را از جوانب مختلف و به نحو بی‌سابقه‌ای مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. انقلاب امام حسین ﷺ از کجا سرچشمه گرفت؟ در چه جوئی از شرایط اجتماعی و فردی صورت گرفت؟ چرا امام حسن ﷺ صلح کرد و امام حسین ﷺ جنگ؟ چرا امام حسین ﷺ در زمان معاویه قیام نکرد! و اگر قیام می‌کرد چه می‌شد؟ و احیاناً معاویه چه عکس‌العملی از خود نشان می‌داد؟ روش امام حسین ﷺ پس از صلح امام حسن ﷺ و در زمان حیات معاویه چگونه بود؟ آیا امام حسین ﷺ می‌دانست کشته می‌شود؟ و اگر می‌دانست، چرا اقدام به چنین کار خطرناکی کرد؟ و بالاخره چه نتایجی از قیام امام حسین ﷺ نصیب جامعه اسلامی شد؟ همه این‌ها از مباحث جالبی است که در کتاب حاضر مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. این کتاب دارای سه بخش بزرگ است که به ترتیب عبارت‌اند از:

۱. شرایط سیاسی و اجتماعی انقلاب.

۲. موجبات و انگیزه‌های انقلاب.

۳. آثار و نتایج انقلاب امام حسین ﷺ در حیات جامعه اسلامی.

در اینجا بر خود لازم می‌دانم از زحمات و همکاری‌های بی‌دریغ و ارزنده برادر

گرامی مؤلف کتاب، دانشمند محترم جناب آقای «عبدالامیر شمس‌الدین» که در ترجمه این کتاب از هر گونه بذل مساعی فروگذار نکردند، سپاس‌گزاری نمایم. امید است این کتاب برای همه کسانی که می‌خواهند انقلاب عظیم امام حسین علیه السلام را از نگاه و منظری تازه و علمی مورد مطالعه قرار دهند، مفید واقع شود.

مهدی پیشوایی

مردم مؤلف

مهم‌ترین موضوعی که در سرگذشت انقلاب امام حسین علیه السلام توجه مردم را به خود جلب نموده، جنبه داستانی و تاریخی آن است؛ زیرا انقلاب امام حسین علیه السلام مظهر عظمت خیره‌کننده و قهرمانی بی‌نظیر و اوج ترقی انسانی است که در وجود هر یک از قهرمانان کربلا؛ مخصوصاً در شخصیت بی‌همتای رهبر انقلاب، یعنی امام حسین علیه السلام جلوه‌گر شده است. قهرمانان کربلا با وجود آنکه از حیث عده با دشمنان قابل مقایسه نبودند و هیچ‌گونه امیدی به پیروزی نظامی نداشتند، اما چون پای ایمان و عقیده و حفظ مصالح عمومی مسلمانان در میان بود، از خود گذشتند و آنچه مایه دل‌بستگی و علاقه هر بشری در زندگی است؛ یعنی جان، مال، اولاد، آرامش و امنیت، همه را در راه عقیده خود فدا کردند.

انقلاب امام حسین علیه السلام نمایشگر جوانمردی و عظمت و پاکی یاران حسین علیه السلام و پستی و جبن و انحطاط اخلاقی حکومت جابر اموی و عمال و مزدوران جنایتکار حکومت اموی به‌شمار می‌رود که مردان آزاده و انقلابیون قهرمان را به نحو ناجوانمردانه و با فجیع‌ترین وضعی که در تاریخ بی‌سابقه بود، به خاک و خون کشیدند.

انقلاب امام حسین علیه السلام تجلی‌گاه صفات عالی انسانی یاران حسین علیه السلام و نمونه‌ای از بلند نظری و همت عالی آنان می‌باشد که در پرتو روح پاک و آزاده انسانی به قاتلان

خود مهر می‌ورزیدند و از اینکه عوامل ستمگر، آن‌ها را در بند استعمار کشیده و با اغوا و فریب به جنگ نیروهایی واداشته بودند که جز خیر و صلاح آن‌ها را نمی‌خواستند، به حال آنان رقت می‌آوردند.

قهرمانان کربلا در میان صفوف خود نیز مظهر عطوفت و مهربانی بودند و آنچنان به همدیگر دلبستگی داشتند که هر کدام پیش از دیگری داوطلب مرگ می‌شدند تا هم‌رمز خود را مرده نبینند.

در مقابل این صحنه انسانی و مهیج، اردوگاه سپاه کوفه صحنه زشت‌ترین مظاهر کینه‌توزی و عداوت بود؛ به طوری که به مردان و زنان و اطفال بی‌گناه آب نمی‌دادند و حتی از کشتن زنان و کودکان روگردان نبودند.

آری! انقلاب کربلا نمایشگر والاترین و پراح‌ترین اندیشه و گفتار و کردار انقلابیون قهرمان و آزاده، و پست‌ترین صفات سران وقت و عمال آنان می‌باشد، و آنچه از برخورد این ارزش‌ها و مبادی و عواطف متضاد به وجود آمد، فاجعه غم‌انگیزی است که دل هر شنونده و خواننده‌ای را از اندوه لبریز می‌سازد.

شدت تأثیر جنبه داستانی و حزن‌آور انقلاب امام حسین علیه السلام که در عین حال آمیخته با شور و حماسه است، به حدی است که توجه اکثریت قریب به اتفاق کسانی را که در این زمینه بحث کرده‌اند، به سوی خود جلب نموده و طبعاً نوشته‌های آن‌ها فقط به این جنبه اختصاص یافته است؛ ولی جنبه داستانی، با همه مزایا و آثار تربیتی و آموزشی که دارد، همه انقلاب امام حسین علیه السلام را تشکیل نمی‌دهد؛ زیرا جریان این انقلاب و هر انقلاب دیگر، اتّفاقی و فاقد ارتباط با حوادث دیگر نیست؛ بلکه جزئی از یک سلسله فعل و انفعال‌های دامنه‌دار تاریخی است که به مرحله ظهور می‌رسد.

ریشه‌های هر انقلاب را باید در نظام و ارکان جامعه‌ای جست‌وجو کرد که انقلاب در آن رخ می‌دهد و هر انقلاب تحت یک سلسله شرایط خاص سیاسی و اجتماعی تحقق یافته و آثار و نتایج مخصوص و متناسبی به دنبال می‌آورد.

اصولاً شناخت کامل ماهیت هر یک از انقلاب‌های جهان در صورتی امکان‌پذیر است که تمام جوانب آن، یعنی هر یک از علل و موجبات و شرایط محیط انقلاب و نیز نتایج آن مورد بررسی قرار گیرد، هدف این کتاب نیز همین است.

در این کتاب کوشش کرده‌ایم که قیام امام حسین علیه السلام را با توجه به جوانب مختلف آن مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم؛ لذا شرایط اجتماعی و سیاسی خاصی که انقلاب در قلمرو آن اتفاق افتاده، اوضاع و احوالی که موجب انقلاب شد و نیز آثاری که این انقلاب در حیات جامعه اسلامی از خود به جا گذاشت، همه را مورد بحث و بررسی قرار داده‌ایم، و این نخستین قسمت از سلسله کتبی است که امیدواریم به توفیق الهی درباره انقلاب‌های تاریخ اسلام منتشر سازیم.

به عقیده ما انقلاب‌های تاریخ اسلام، آنچنان که باید مورد توجه و عنایت مورّخان و متفکران؛ اعم از قدیم و جدید واقع نشده است. مورّخان، فقط به نگارش تاریخ حکومت‌های وقت که همواره تلاش می‌کردند رنگ اسلامی و قانونی به خود بدهند، می‌پرداختند و نهضت‌ها و انقلاب‌ها را - که جنبه دیگر مسئله حکومت در اسلام است - به صورت ضمنی و جنبی و بلکه در بسیاری از موارد، با روحیه خصمانه، مورد بحث قرار می‌دادند. شاید علت این موضوع این بوده است که اغلب مورّخان قدیم جیره‌خوار حکومت‌های معاصر خود بوده‌اند و از این رو در نوشته‌های خود مقاصد و خواسته‌های حکومت وقت را تأمین کرده، مقید به ملاحظات سیاسی وقت بوده‌اند.

نه تنها این موضوع در انعکاس حقائق زمان مورّخ تأثیر منفی داشته؛ بلکه گاهی اعمال نفوذ زمامداران، حتی از حدود عصر خود نیز تجاوز کرده، شامل حوادث و شخصیت‌های فکری و سیاسی گذشته نیز که در وضع سیاسی و اجتماعی زمان آن‌ها مؤثر بوده، می‌شده است.

به نظر می‌رسد مورّخان معاصر نیز در این زمینه شیوه گذشتگان را در پیش گرفته‌اند، و شاید برخی از آن‌ها به ملاحظه این که در یک اجتماع آرام، صحبت از انقلاب و جنبش به میان آوردن صلاح نیست، از بحث پیرامون انقلاب و انقلابیون پرهیز کرده‌اند.

البته ممکن است عده‌ای نیز به این بهانه مباحث مربوط به انقلاب را نادیده گرفته‌اند که ما مسلمانان هنوز به آن درجه از رشد فکری نرسیده‌ایم که مابین علم و

سیاست فرق قائل شویم و یا دارای آنچنان امانت ادبی نیستیم که احیاناً بحث علمی را با اغراض سیاسی مخلوط نکنیم!

در هر حال مجوز این نادیده گرفتن‌ها، هرچه باشد، این معنی مسلم است که کنار گذاشتن بررسی‌های جدی و جامع‌الاطراف درباره انقلاب‌های تاریخ اسلام، تاریخ را به صورت ناقص و تحریف یافته جلوه گر می‌سازد؛ زیرا - همچنان که قبلاً گفتیم - مسئله انقلاب، نیم‌رخ دیگری از چهره تاریخی جامعه اسلامی به شمار می‌رود و مادامی که به تاریخ اسلام از هر دو نیم‌رخ ننگریم، تصویر کامل اوضاع مسلمانان گذشته به دست نمی‌آید.

همان‌طور که اشاره کردیم در نظر است به توفیق الهی سلسله کتبی درباره انقلاب‌های تاریخ اسلام منتشر سازیم تا انواع مبارزاتی که مسلمانان در طول تاریخ، با الهام از تعالیم حیات‌بخش اسلام، در راه بهبود وضع زندگی خود به عمل می‌آورده‌اند، روشن شود.

محمد مهدی شمس‌الدین

بخش اول

شرایط سیاسی و اجتماعی

سرچشمه انحراف

مشکل ترین چیزی که مورخ اهل تحقیق با آن روبه رو می شود، تعیین حد فاصل روشن، میان دو دوران تاریخی یک جامعه است؛ زیرا غالباً تحوّل و دگرگونی جامعه به تدریج و کندی صورت می گیرد؛ از این رو تعیین زمان خاصی به عنوان اینکه پایان یک دوران و آغاز دوران دیگری است، دشوار می باشد.

اگر بخواهیم آغاز دوران تاریخی که طی آن مسلمانان شاهد انحراف آشکار از مبادی اسلام بودند دقیقاً تعیین کنیم، با همین مشکل روبه رو می شویم؛ ولی می توان آثار این دگرگونی را از آغاز نیمه دوم دوران خلافت عثمان به وضوح مشاهده کرد. طبیعی است حوادث جدید و شکل تازه ای که در نظام حکومت پدید آمده بود، زمینه را برای انحراف جامعه اسلامی آماده کرده بود و چون طرز فکر گروهی که آن روز حکومت و زمامداری جامعه اسلامی را قبضه کرده بودند با این گرایش انحرافی توافق و هماهنگی داشت، مجموعاً این انحراف را به وجود آورد.

برای این که این موضوع به نحو کامل مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، لازم است فقط به ظواهر قضیه اکتفا نکنیم؛ بلکه ریشه های آن را در اعمال و روش افراد و عناصری جست و جو کنیم که این قسمت از تاریخ را به وجود آوردند. باید این نکته را خاطر نشان سازیم که بحث ما در این جا فقط درباره حقیقت اوضاع، عواقب حوادث و میزان تأثیر آنها در تسریع این گرایش جدید در حیات جامعه اسلامی است.

مقصود ما محکوم ساختن افراد و یا اعمالی که تاریخ این دوره را به وجود آوردند نیست؛ بلکه هدف ما روشن ساختن شرایط و عوامل اجتماعی و انسانی است که زمینه را برای انقلاب امام حسین علیه السلام هموار کرد؛ زیرا به عقیده ما این انقلاب نیز مانند بسیاری دیگر از حوادث مهم جهان، یک حادثه اتفاقی و یا زائیده عوامل زودگذر عاطفی و ناگهانی نبود؛ بلکه نتیجه یک سلسله شرایط و عوامل اجتماعی بود که خواه ناخواه آن را به دنبال داشت.

تحقیق و بررسی دامنه دار نشان می دهد که در پیدایش تحولات بزرگ دوره عثمان، حوادث متعددی تأثیر داشته است؛ ولی شاید مهم ترین آن ها سه عامل زیر باشد:

۱. منطق سقیفه؛

۲. روش عمر در تقسیم بیت المال؛

۳. مسئله شوری؛

چون هر یک از این عوامل در تکوین این دوره اهمیت به سزایی داشته اند، از این رو هر کدام را به اختصار مورد بحث قرار می دهیم:

۱. منطق سقیفه

هیچ فرد محقق نمی تواند منکر شود رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله پرده از روی این حقیقت برداشت که روح تعصب قبیله ای هنوز هم در دل بسیاری از مسلمانان رسوخ داشته است. این روحیه در اعمال افرادی که به فاصله چند ساعت از وفات پیامبر در صحنه سیاسی مدینه ظاهر شدند، جلوه گر شد و در تعیین خط سیر حوادثی که با سرعت حیرت انگیزی پشت سر هم، به وقوع پیوست عامل مؤثری به شمار می رفت.

عده ای از انصار - بدون شرکت سایر مسلمانان - در سقیفه بنی ساعده جمع شده، درباره حکومت بعد از پیامبر به گفت و گو پرداختند و آن را حق خود اعلام نمودند.

در این هنگام عده ای از قریش نیز اجتماعی تشکیل داده به منظور تصاحب خلافت، بر ضد آن ها به مبارزه برخاستند. با آن که هر دو دسته می دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله مدتی پیش از وفات، علی بن ابی طالب علیه السلام را - در غدیر خم - به خلافت و جانشینی خود تعیین نموده است که آن روز به واسطه اشتغال به تجهیز و تکفین بدن پیامبر صلی الله علیه و آله

همراه بنی‌هاشم و عده‌ای از انصار، در جریان شورا شرکت نکرده بود؛ ولی امواج حوادث سرکش و مسابقه گروه‌های سیاسی در بهره‌برداری از فرصت بهت زدگی اکثریت مسلمانان به واسطه رحلت پیامبر ﷺ به منظور رسیدن به حکومت، وصیت پیامبر ﷺ را درباره‌ی علی بن ابی‌طالب علیه السلام از یاد همه برده بود.^۱

عمر در زمان خلافت خود چندین بار طی گفت‌وگو با عبدالله بن عباس می‌خواست این موضوع را موجه جلوه دهد.^۲

تعصب قبیله‌ای

اگر منطقی را که آن روز در مشاجره مهاجرین و انصار، از جانب هر دو دسته به کار برده می‌شد مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید روح تعصب قبیله‌ای به طور آشکاری در آن خودنمایی می‌کند؛ زیرا ابوبکر با سخنان خود آتش کینه‌ها و عداوت‌های نهفته میان قبیله «اوس» و «خزرج» را شعله‌ور ساخت و با ذکر کشتارها و زخم‌های التیام‌ناپذیری که میان دو قبیله مذکور رخ داده بود، آن‌ها را بر ضد یکدیگر تحریک نمود. حباب بن منذر - سخن‌گوی انصار - نیز در سخنان خود عیناً منطوق جاهلیت را به کار برد و به تحریک احساسات و تقویت اراده انصار پرداخت. سخن‌گوی مهاجرین نیز پا از دایره نفوذ این روحیه بیرون نگذاشت و گفت: «ما دوستان و اقوام محمدیم! چه کسی می‌تواند در سلطنت او با ما مخالفت کند؟!»

اتفاقاً خط سیر حوادث به همان طرف کشانده شد که ابوبکر نقشه آن را ترسیم کرده بود؛ زیرا در اثر تحریک روح تعصب قبیله‌ای به وسیله ابوبکر، میان انصار دو دستگی افتاد و افراد قبیله اوس پیش‌دستی کرده با ابوبکر بیعت نمودند و سعد بن عباده خزرجی - کاندیدای طایفه خزرج - شکست خورد.^۳

۱. چنان‌که در روان‌شناسی ثابت شده است، در مواقع تهییج عواطف و یا اندوه و شادی عمیق، به سهولت می‌توان در افکار مردم نفوذ کرده، آن‌ها را در جهت مقصود سوق داد. کارگردانان سقیفه نیز با استفاده از فرصت اندوه عمیق مسلمانان در اثر رحلت پیشوای عظیم‌الشان اسلام، به نفع خود بهره‌برداری کردند تا مسلمانان به حال عادی برگردند، ابوبکر را بر کرسی خلافت نشانندند. (مترجم)

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۱؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۳۱ و شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید (تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم).

۳. بی‌جهت نبود که وقتی عمر بیت‌المال را بر اساس روش خود، یعنی به طور نامساوی تقسیم کرد و به بعضی از مسلمانان بیشتر داد. به قبیله اوس، بیش از خزرج سهمیه معین نمود!

روح تعصب قبیله‌ای که در روز سقیفه نمودار گردید، درهای فتنه را به روح مسلمانان گشود. قریش که این تجربه را پیروزمندانه پشت سر گذاشته بودند، معتقد شدند که حکومت، یکی از حقوق مسلم آن‌هاست و به حکم اینکه پیامبر از قریش بوده، خلافت را ارثی می‌داند که از پیامبر ﷺ به آن‌ها رسیده است. این اعتقاد و این تلقی و برداشت قریش از مسئله حکومت اسلامی، بعدها آثار بسیار ناگواری پدید آورد و ما به خواست خدا در بحث‌های آینده آثار شوم این اعتقاد را در دوره خلافت عثمان به وضوح نشان خواهیم داد.

۲. روش عمر در تقسیم بیت‌المال

پیامبر اسلام ﷺ اموال عمومی را میان مسلمانان به طور مساوی تقسیم می‌فرمود و به هیچ کس بیش از دیگری نمی‌داد. ابوبکر نیز در مدت خلافت خود بر اساس تساوی و برابری رفتار می‌کرد؛ ولی عمر - در سال بیستم هجری برای هر یک از مسلمانان مقرری خاصی تعیین کرد - روش تبعیض را در پیش گرفت و «به مسلمانان نخستین» بیش از دیگران داد، مهاجرین را عموماً بر انصار مقدم داشت، به عرب بیش از عجم، و به خانواده‌های معروف و اصیل بیش از افراد گمنام سهمیه معین کرد^۱ و هم‌چنین قبیله «مُضَر» را به «ربیع» ترجیح داد. به این معنا که برای هر یک از افراد قبیله اول، سیصد و برای افراد قبیله دوم دویست دینار مقرر کرد^۲ و نیز برای قبیله اوس بیش از خزرج سهمیه معین نمود.^۳

آثار نامطلوب

این روش، بعدها آثار بسیار نامطلوب و خطرناکی در حیات جامعه اسلامی پدید آورد؛ زیرا پیدایش طبقات اجتماعی در جامعه اسلامی را پی‌ریزی نموده، مزیت دینی را از راه‌های تفوق مادی قرار داد و وسیله جدیدی برای برتری طلبی و حکومت بر مقدرات مسلمانان در اختیار آریستوکراسی قرشی^۴ - که با روی کار آمدن ابوبکر،

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۸، ص ۱۱۱. ۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۳۷.

۴. آریستوکراسی یا حکومت اشرافی عبارت از سیستم حکومتی است که در آن قدرت و نظارت در دست عدّه معدودی از اشراف و ثروتمندان باشد. (مترجم)

جان تازه‌ای به خود گرفته بود - قرار داد. هر یک از وجوه امتیاز گذشته را - که در نظر بگیریم - از لحاظ مقرری و دریافت بیت‌المال، قریش را از غیر قریش برتر معرفی می‌کرد.^۱

معنای این کار این که قریش، به دلیل این که قریش است، بهتر و بالاتر از دیگران می‌باشد و این موضوع کافی بود که مجوزی برای حکومت و برتری طلبی در اختیار آنان بگذارد.

نخستین پایه رقابت نژادی

تبعیض میان مُضَر و ربیعه و اُوس و خَزْرَج عامل تازه‌ای بر عوامل نزاع و رقابت قبیله‌ای افزود. به عقیده‌ما، روش عمر در تبعیض میان عرب و عجم و افراد معروف و گمنام، نخستین پایه رقابت و کشمکش نژادی میان مسلمانان عرب و غیر عرب و افراد معروف و گمنام را پی‌ریزی نموده است.

گویا عمر در اواخر عمر خود به خطرات سیاسی و اجتماعی ناشی از این روش پی برده و شخصاً گوشه‌ای از آثار زیان‌بخشی را که در حیات مسلمانان به جا گذاشته بود، مشاهده کرده بود. نفوذ روح حزب‌بازی و دسته‌بندی، در اجتماع مدینه، نمونه‌ای از آثار زنده‌این روش بود. عمر به محض آگاهی از ظهور این پدیده خطرناک، به مردم چنین هشدار داد:

«شنیده‌ام مجالسی برپا می‌کنید که اعضای هیچ کدام با دیگری همنشین نمی‌شود؛ به طوری که می‌گویند: این شخص از یاران فلان کس و از اعضای فلان مجلس است و کار طرفداری و رقابت میان این مجالس تا بدین حدّ بالا گرفته است که هیچ‌گونه سازشی باهم ندارند. به خدا این اختلاف و تفرقه، دین شما و شرف و اتحاد و دوستی شما را بر باد می‌دهد».^۲

از این رو عمر اعلام کرد قصد دارد در تقسیم اموال به روش پیامبر ﷺ برگردد و در این باره چنین گفت: «من با تبعیضی که میان افراد برقرار نمودم، با مردم مدارا

۱. طبقات ممتاز عبارت‌اند از: عرب، قریش، مضر و مهاجرین، که همگی با قریش منطبق بودند.

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵، بحث حوادث سال بیست و سوم هجری.

می‌کردم؛ ولی اگر امسال زنده بمانم مثل پیامبر خدا و ابوبکر، بیت‌المال را به تساوی تقسیم خواهم کرد و هیچ سفیدی را بر سیاهی و هیچ عربی را بر عجمی ترجیح نخواهم داد.^۱ ولی قبل از این که از این روش برگردد، کشته شد و دوران عثمان فرارسید. عثمان نیز به همان روش ادامه داد و طولی نکشید که آثار زیان‌بخش آن در حیات جامعه اسلامی پدید آمد. یکی از مهم‌ترین عواملی که زمینه را برای بروز فتنه در میان مسلمانان آماده ساخت، همین موضوع بود.

۳. مسئله شورا

اگر تبعیض در مال، احساس امتیاز و برتری را در قریش به وجود آورد، شورایی که عمر پیشنهاد کرد، یک سلسله مطامع سیاسی در دل رجال برجسته قریش و قبائل و یاران آن‌ها برانگیخت که تا آن روز به فکرشان نمی‌رسید. عمر شورا را در میان شش نفر از قریش قرار داد و همه را نامزد خلافت نمود و طبعاً همه به فکر خلافت افتادند.

ریشه گرایش‌ها

در اینجا گفتار یکی از مورخان را از نظر خوانندگان محترم می‌گذرانیم که نشان می‌دهد چگونه نیروهای سیاسی در انتخاب یکی از نامزدهای خلافت به عنوان خلیفه جدید، پراکنده شده بود.

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد:

«... عبدالرحمن بن عوف از مجمع شورا بیرون آمد و سه روز با مردم به مشورت پرداخت. سپس به دیگر اعضای شورا پیوست. در این هنگام مردم در انتظار تعیین خلیفه، بر در خانه عایشه اجتماع کرده بودند، ولی همه یقین داشتند که علی بن ابی‌طالب انتخاب خواهد شد.^۲»

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۷؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید (تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم)، ج ۲،

ص ۱۳۱-۱۳۲ و فخری، ابن طقطقی، ص ۷۳.

۲. نظر موافق مسلمانان در مورد علی ع تا زگی نداشت. نظر مردم درباره او همان نظر روز سقیفه بود که یعقوبی درباره آن می‌نویسد: «مهاجرین و انصار در استحقاق و شایستگی علی برای خلافت؛ هیچ‌گونه شکی نداشتند».

(تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۳)

همه قریش - به استثنای بنی هاشم - متمایل به عثمان بودند و عده‌ای از انصار، خواهان علی علیه السلام و عده دیگری که در اقلیت بودند، خواهان عثمان بودند.^۱

بنابراین اکثر مسلمانان، طرفدار خلافت علی علیه السلام بودند؛ زیرا از نفوذ و تسلط بنی امیه می ترسیدند؛ ولی قریش از عدالت و درست کاری علی علیه السلام بیم داشتند و شاید علت بیم آن‌ها این بود که بسیاری از آن‌ها از روش علی در مورد تقسیم اموال، اداره اجتماع و شرط تصدی مناصب دولتی آگاه بودند. اکثریت انصار متمایل به علی علیه السلام و اقلیت آن‌ها متمایل به عثمان بودند؛ البته این موضوع کاملاً طبیعی بود، زیرا انصار از تسلط قریش بر حکومت و مقدرات مسلمانان، بیمناک بودند. مشاجره‌ای که پیش از بیعت عثمان در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در گرفت به خوبی نشان داد که هنوز بنی امیه کاملاً تحت تأثیر منطق قبیله‌ای سقیفه قرار داشتند. این مشاجره کاملاً آشکار ساخت قریش خلافت را ساخته و پرداخته خویش و از شئون مخصوص خود می دانستند و برای هیچ یک از مسلمانان، حق رأیی در جهت خلاف خواسته‌های خود قائل نبودند.

عبدالله بن ابی ربیع بن مغیره مخزومی به مقداد بن عمرو گفت: «ای پسر مرد پست و بی ارزش! چگونه آدمی مثل تو به خود حق می دهد که در کار قریش مداخله کند؟!»^۲

عبدالله بن سعد بن ابی سرح اموی گفت: «مردم! اگر می خواهید در میان قریش اختلاف نیفتد با عثمان بیعت کنید!»^۳ ولی عمّار یاسر گفت: «اگر می خواهید میان مسلمانان اختلاف نیفتد، با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت کنید!»

به این ترتیب، علی علیه السلام نامزد خلافت از طرف اکثریت مسلمانان بود؛ ولی عثمان، کاندیدای خلافت از طرف اریستوکراسی قریش محسوب می شد و چنان که می دانیم عثمان پیروز شد.

نتایج زیان بار شورای پیشنهادی عمر

نتیجه نهایی شورا این شد امویان به واسطه عثمان به حکوم تسلط یافتند؛ ولی این پایان ماجرا نبود؛ بلکه این مسئله منشأ پیدایش حوادث مختلف دیگری شد، تشکیل

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۲.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۹، ص ۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۳۲-۲۳۳.

۳. همان.

شورا نامزدهای خلافت و اعضای شورا را به فکر خلافت انداخت و به اتکای اینکه عمر آن‌ها را برای این مقام نامزد کرده بود هر کدام امیدوار بود که او به خلافت برسد. غیر از اعضای شورا افراد دیگری از قریش نیز چشم طمع به خلافت دوختند؛ چرا که آنان معتقد بودند بعضی از افرادی که عمر نامزد خلافت نموده است هیچ‌گونه امتیاز و رجحانی نسبت به آن‌ها ندارند و بلکه برعکس، خود را از جهات بسیار از آن‌ها بهتر و بالاتر می‌دانستند.

نظام شورا در روحیه انصار نیز اثر بسیار بدی به جا گذاشت؛ زیرا انصار همان کسانی بودند که در سقیفه بنی ساعده به آن‌ها وعده داده شده بود که در حکومت، شریک و وزیر خواهند بود. ولی با وضعی که پیش آمد، از همه چیز حتی از حق مشورت نیز محروم شدند، به اضافه اینکه نتیجه‌ای که از شورا به دست آمد، آن‌ها را راضی نمی‌ساخت؛ زیرا انصار پیروزی امویان را، پیروزی دشمنان قدیمی خود، یعنی مشرکان مکه می‌دانستند.

علی بن ابی طالب علیه السلام از عدم رضایت خود از این نتیجه و تسلیم شدن در برابر کاری که انجام گرفته بود، چنین تعبیر می‌کند: «مادامی که حقوق مسلمانان محفوظ بماند و جز حق شخصی من، چیزی از حقوق مسلمانان پایمال نگردد، سکوت و مدارا خواهم کرد».^۱

کسانی چشم طمع به خلافت دوخته بودند که مخفیانه یاران و طرفدارانی دور خود جمع می‌کردند و در این راه از اموال و قبائل خود و ایجاد روابط عقد و زناشویی با قبایل دیگر کمک می‌گرفتند. چند صباحی که از عمر خلافت عثمان گذشت، این احزاب پرده را کنار زده، آشکارا در راه تأمین یگانه هدف خود به فعالیت پرداختند.

مسئله شورا اسباب رشد و ترقی این احزاب را که بر پایه طرفداری از افراد معین استوار شده بود، فراهم ساخت. افرادی که از رسیدن به حکومت جز تأمین هدف‌های شخصی خود نظر دیگری نداشتند و نارضایتی مردم از عثمان و استانداران و مهربان وی را صرفاً دستاویزی برای رسیدن به حکومت قرار می‌دادند.

ابن قتیبه مطلبی را از معاویه بن ابی سفیان نقل می‌کند که معاویه ضمن آن طی گفت‌وگو با حصین بن مالک^۱ اعتراف کرد یگانه عاملی که میان مسلمانان تفرقه انداخت و اختلاف آرا به وجود آورد، مسئله شورا بود که عمر در میان شش نفر قرار داد و هر یک از شش نفر مزبور امیدوار بود که فقط او به خلافت برسد. اقوام هر کدام نیز جانب او را نگه می‌داشتند.^۲

این حوادث با فتنه‌ای که در زمان عثمان دامن‌گیر مسلمانان شد، کاملاً ارتباط و پیوستگی داشت. مجموع این حوادث، به اضافه روش حکومت عثمان در مورد تقسیم اموال و نحوه مردم‌داری و اداره اجتماع، دست به دست هم داده، موجب انحراف آشکار از مبادی اسلام گردید و فاجعه را به حد نهایی رسانیده، مسلمانان را وادار به انقلاب کرد و سرانجام همان چیزی که نمی‌خواستند اتفاق بیفتد، به وقوع پیوست.

۲۶
۱. وی حصین بن مالک بن خشنخاش و از بنی‌عنبر بود. حصین از طرف زیاد بن ابیه والی میسان بود و چهل سال در این سمت باقی ماند. (ابن قتیبه، المعارف، ص ۳۳۶-۳۳۷)
۲. العقد الفرید، ج ۳، ص ۷۳.

سیاست مالی و اداری عثمان

عثمان پس از رسیدن به خلافت، روشی در مورد اموال در پیش گرفت که در زمان خلفای قبلی سابقه نداشت. عثمان مبالغ هنگفتی به خویشان و اقوام خود، اعیان قریش و بعضی از اعضای شورا می‌بخشید؛ البته اگر این بخشش‌ها از اموال شخصی او بود، کسی اعتراض نمی‌کرد؛ ولی این‌ها همه از بیت‌المال بود که عموم مسلمانان در آن شریک بودند. نمایندگان و استانداران عثمان نیز روش او را در نقاط مختلف کشور اسلامی به مرحله اجرا درآوردند و به تقسیم بیت‌المال‌های محلی در میان قوم و خویش و اعوان و نزدیکان خود پرداختند.^۱

آغاز ثروت‌اندوزی

عثمان اقدامات مالی خاصی به عمل آورد که راه ثروت‌اندوزی را به روی طبقه ثروتمندانی که از بخشش‌های وی برخوردار بودند، باز کرد و زمینه را برای تثبیت موقعیت و تکثیر ثروت این دسته هموار نمود.

عثمان دستور داد هر کس زمین‌ها و مزارع خود را به محل اقامت خود منتقل سازد؛ مثلاً کسی که زمینی در عراق یا شام و یا مصر داشت می‌بایست آن را به کسانی که در حجاز یا در سایر مناطق اسلامی زمین داشتند، بفروشد. ثروتمندان به سرعت مشغول بهره‌برداری از این قانون گشتند و با اموال اندوخته خود زمینی‌هایی در مناطق

فتح شده خریداری کردند و زمین‌های خود را که در حجاز بود، با زمین‌های واقع در مناطق فتح شده مبادله نمودند. کارگرانی از بردگان و با افراد آزاد استخدام کردند و مأمور کشت و کار و زراعت در آن زمین‌ها نمودند و از این رهگذر، ثروت‌های خود را فوق‌العاده افزایش دادند. نتیجه این که قدرت و نفوذ این طبقه که چشم به حکومت و زمامداری دوخته بودند افزون‌تر گردید.^۱

ثروت‌های کلان

مسعودی مورخ معروف و دیگران نمونه‌هایی از این ثروت‌های کلان را در کتب خود ذکر نموده‌اند، مثلاً می‌نویسند: ثروت زبیر به پنجاه هزار دینار، هزار اسب و هزار غلام و برده بالغ بود و املاک و مزارع فراوانی در بصره، کوفه، مصر و اسکندریه داشت.

درآمد طلحة بن عبیدالله از عراق، روزانه هزار دینار - و بنا به نقل بعضی، بیش از این مقدار - بود که وی از منطقه شرات به تنهایی بیش از هزار دینار در روز نصیبش می‌شد. عبدالرحمن بن عوف صد اسب، هزار شتر و ده هزار گوسفند داشت و پس از وفاتش یک چهارم از یک هشتم اموالش هشتاد و چهار هزار شد. وقتی زید بن ثابت از دنیا رفت، به قدری شمش طلا و نقره داشت که آن‌ها را با تبر می‌شکستند! و این غیر از اموال و مزارع و زمین‌هایی بود که صد هزار دینار قیمت داشت!

یَعْلَى بن مُنْبِئَةَ هنگام مرگ، پانصد هزار دینار نقد و مطالبات و املاک دیگری به مبلغ سیصد هزار دینار از خود باقی گذاشت.

خود عثمان روزی که کشته شد مبلغ صد و پنجاه هزار دینار و یک میلیون درهم در تحویل خزانه‌دار خود داشت و قیمت زمین‌هایی که در وادی القُری و حُنَین و نقاط دیگر داشت، به صد هزار دینار بالغ بود و علاوه بر این‌ها تعداد زیادی اسب و شتر داشت. مسعودی بعد از نقل آمار گذشته می‌گوید: «این رشته سر دراز دارد و داستان کسانی که در زمان خلافت عثمان، صاحبِ آلف و الوف شدند مفصّل است».^۲

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵-۲۸ و ۴۸-۵۲ و کتب دیگر.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۳.

دو قطب ثروت و فقر

در کنار این طبقه ثروتمند، طبقه‌ای فقیری به وجود آمد که نه زمین داشت، نه مال و ثروت، نه بهره‌ای از بخشش‌های کلان. این طبقه را سربازان و مجاهدان اسلامی و خانواده‌های آن‌ها تشکیل می‌دادند. طبقه فقیر در اثر سوء تقسیم بیت‌المال و غنائم به وجود آمد؛ زیرا عثمان و کارگزاران وی بیت‌المال و غنائم را به خود و نزدیکان خویش اختصاص داده‌اند و سربازان اسلامی را به بهانه این که بیت‌المال مال خداست و مجاهدان و سربازان فقط بهره‌اندکی از آن دارند محروم ساختند.^۱ خود عثمان در مورد بیت‌المال چنین می‌گفت:

«ما هر قدر احتیاج داشته باشیم از بیت‌المال برمی‌داریم؛ اگرچه دماغ عده‌ای به خاک مالیده شود!»^۲

حوادث و گذشت ایام بر عمق و وسعت شکاف میان این دو طبقه می‌افزود. در حالی که طبقه اشراف و ثروتمند، بر ثروت و تسلط خود می‌افزود و در خوش‌گذرانی و بطالت و سرگرمی‌های بیهوده افراط می‌کرد و فرزندان خلیفه با خود وی در بزم‌ها و مجالس لهو و لعب حرام شرکت می‌جست، روزبه‌روز فقر و بیچارگی طبقه دیگر افزون‌تر می‌شد و با مشاهده زندگی طبقه مرفه و ثروتمند، بیشتر احساس فقر می‌کردند.

مسلمانان خیلی زود به این حقیقت اسفناک پی بردند که وقتی با عثمان بیعت کرده‌اند، در واقع زمام حکومت و تسلط بر مقدرات مسلمانان را به دست خویشان و اقوام عثمان از بنی‌امیه و نسل ابی‌مُعِیْط سپرده‌اند؛ چون از همان آغاز کار روشن بود عثمان یک شکل ظاهری بیش نیست و در واقع بنی‌امیه هستند که حکومت می‌کنند.

تسلط بنی‌امیه

اتفاقاً حوادث، این موضوع را به زودی تأیید کرد؛ زیرا عثمان حکومت و استانداری شهرستان‌های بزرگ همچون: بصره، کوفه، شام و مصر، به خویشان و بستگان خود

سپرد.

۱. حسن ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۳۵۸.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۳، ص ۳۹-۴۰.

این شهرها از لحاظ نظامی و اقتصادی و اجتماعی دارای موقعیت مهمی بودند؛ زیرا هم مرکز ثروت و تجارت و زراعت بودند و اموال و خواروبار از آنها به نقاط دیگر حمل می شد و هم مرکز تجمع سپاهیان اسلامی از نقاط مختلف کشور اسلامی در آنها گرد می آمدند، و هم چنین مرکز عملیات فتوحات بزرگ اسلامی بودند که هنوز در اوج پیشرفت بود. بقیه شهرها در درجه دوم اهمیت قرار داشته، چندان قابل توجه و عنایت نبودند.

عثمان پسر دابی خود عبدالله بن عامر بن کریز را که بیست و پنج سال داشت به فرمانداری بصره منصوب کرد، برادر مادری خود ولید بن عُقَبَة بن ابی مُعَیْط را والی کوفه قرار داد؛ ولی پس از آنکه داستان معروف شراب خواری و لالابالی گری وی ثابت شد، زیر فشار افکار عمومی او را برکنار نمود و به جای وی سعید بن عاص را منصوب کرد.

معاویه از طرف عمر حاکم دمشق و اردن بود، ولی عثمان حِمص و فلسطین و جزیره^۱ را نیز به آنها ضمیمه ساخت و به این ترتیب موجبات تسلط و نفوذ معاویه را تا آخرین حد ممکن فراهم ساخت. هم چنین عثمان برادر رضاعی خود عبدالله بن سعد بن ابی سَرَح را به استانداری مصر تعیین نمود.

این استانداران و فرمانداران عموماً از خویشان عثمان بودند و روش دینی یا اداری - و یا هر دو روش - آنها در شهرستانها و با توده مردم، مقبول و رضایت بخش نبود. اینها همه از قریش بودند و در رفتار خود تعصب قبیله ای و برتری فروشی نسبت به غیر قریش را هیچ وقت پنهان نمی کردند.

عناصر فاسد

یکی از اینها سعید بن عاص بود که روزی در کوفه از قریش جانبداری کرده با تکبر گفت:

«عراق باغ قریش است؛ از میوه های آن هر چه خواستیم استفاده می کنیم و آنچه نخواستیم صرف نظر می نماییم».

۱. مقصود از جزیره در جغرافیای قدیم، منطقه بین دو رود دجله و فرات است. (مترجم)

چند نفر از مسلمانان غیر قریشی به او اعتراض کردند. سعید آن‌ها را به شام تبعید کرد. در شام معاویه برای اثبات افضلیت و برتری قریش نسبت به سایر مسلمانان، با آنان به بحث و گفت‌وگو پرداخت، ولی چون سخنان معاویه را رد کردند، آن‌ها را به جزیره تبعید نمود و تحت فرمان عبدالله بن خالد بن ولید مخزومی بدان سو روانه ساخت. عبدالله در اثنای راه با آن‌ها با تحقیر رفتار می‌کرد و با هتک حرمت و عدم رعایت احترام آن‌ها، برتری قریش را به رخ آن‌ها می‌کشید.

در مصر، عبدالله بن سعد در جمع‌آوری خراج خشونت به خرج داد و با ظلم و ستم خود مردم را به ستوه آورد و در اظهار تعصب و جانبداری از قریش به قدری تندروی کرد که احساسات مسلمانان عرب غیر قریشی را جریحه‌دار ساخت و این موضوع باعث شد که از او به عثمان شکایت کنند. عثمان به او نوشت از رفتار خود دست بردارد، ولی او به جای تغییر روش و جبران گذشته، شهودی را که بر ضد وی شهادت داده بودند سخت مؤاخذه و تنبیه کرد و یکی از آن‌ها را آن‌قدر زد که جان سپرد.

استانداران و نمایندگان عثمان نه تنها دارای سابقه درخشان دینی و مجاهدت در راه اسلام نبودند؛ بلکه از نظر دینی نیز افراد متهم و لگه‌داری بودند و حتی در میان آن‌ها کسانی بودند که در فسق و آلودگی و ضعف دین مشهور عام و خاص بودند.

یکی از این‌گونه افراد عبدالله بن سعد بود که آن‌قدر پیغمبر اسلام ﷺ را آزار و مسخره و قرآن را استهزا کرد که سرانجام در کفر او آیه قرآن نازل شد. ولید بن عُقبه یکی دیگر از کسانی بود که در فسق و گناه معروف و مشهور بودند و چنان‌که می‌دانیم درباره فسق وی آیه قرآن نازل شده، او را رسوا ساخت.

مسلمانان - اعم از شخصیت‌های بزرگ و افراد عادی - از اعمال نادرست نمایندگان و نزدیکان عثمان به وی شکایت می‌کردند و از او می‌خواستند آن‌ها را از سمت خود برکنار کند؛ ولی عثمان هرگز آن‌ها را برکنار نمی‌کرد و اصولاً هر شکایتی را در این باره، با اکراه و نفرت گوش می‌کرد.

خشم و انزجار عمومی

سیاستی که عثمان دربارهٔ انتخاب حکمرانان و فرمانروایان در پیش گرفته بود، موجی از خشم و نفرت عمومی قشرها و طبقات مختلف را بر ضد عثمان و حکومت وی برانگیخت:

زیرا مسلمانان آشکارا اعمال تعصب قبیله‌ای عثمان و حکام قریشی وی را مشاهده می‌کردند.

خشم مسلمانان غیر عرب و ملل هم‌پیمان مسلمانان را برانگیخت؛ زیرا حکام و عمال همیشه با آن‌ها با اهانت و خشونت رفتار می‌کردند؛

خشم صحابه و یاران پیامبر ﷺ را هم برانگیخت؛ زیرا عثمان عده‌ای از جوانان قریش را که احکام دین را محترم نمی‌شمردند و ظلم و ستم روا می‌داشتند، بر جان و مال و مقدرات مسلمانان مسلط ساخته بود؛

خشم انصار را نیز برانگیخت؛ زیرا با آن‌ها که قبلاً به آن‌ها وعده داده شده بود در حکومت و قدرت شریک باشند، با تقسیم پست‌های دولتی در میان بنی‌امیه، از منصب‌های دولتی محروم شده بودند. انصار فراموش نکرده بودند شمشیرها و قربانیان آنان بود که قریش را به آن مقام رسانید؛

خشم جوانان قریش و اعضای شورا را هم که چشم طمع به خلافت دوخته بودند، برانگیخت؛ زیرا آن‌ها نیز مورد توجه واقع نشده از پست‌های دولتی بی‌بهره شده بودند.

عکس العمل عثمان در برابر مخالفان

عکس العمل عثمان در برابر مخالفان سیاست مالی و اداری خود که از بزرگان صحابه بودند موجب افزایش خشم قریش و عموم مسلمانان شد و عامل مهم تشدید بحرانی به شمار می رفت که هم برای مسلمانان و هم برای عثمان گران تمام شد.

تبعید و شکنجه حق گویان

عبدالله بن مسعود خزانه دار بیت المال بود، از سیاست مالی و اداری عثمان انتقاد کرد. عثمان اعتراض کنان جواب داد: تو یک نفر خزانه دار بیش نیستی! ولی ابن مسعود به مخالفت خود افزود. عثمان دستور داد او را آن قدر زدند که چند دنده وی شکست.

ابوذر غفاری هم از روش او انتقاد کرد، عثمان او را به شام تبعید نمود. در شام روش حکومت معاویه، زمینه مخالفت تازه ای به دست ابوذر داد. ابوذر شروع به انتقاد از بخشش اموال عمومی به این و آن کرد و سخنان وی در افکار عمومی نفوذ کرد و طرفدارانی به وجود آورد. معاویه جریان را به عثمان نوشت. عثمان پیغام داد: «جندب [ابوذر] را سوار مرکب چموش و ناهمواری کرده، روانه مدینه کن!»

۳۳

ابوذر به مدینه رسید؛ ولی در اثر چموشی مرکب و سرعت حرکت، گوشت های ران او متلاشی شده بود. او دست از مخالفت برداشت. سرانجام عثمان وی را به

«رَبَّذَه»^۱ تبعید نمود. ابوذر تا سال ۳۲ هجری در ربذه به سر می‌برد و در این سال در کمال غربت و تنهایی دیده از جهان فرو بست.

عمّار یاسر نیز از سیاست عثمان انتقاد کرد. عثمان او را به باد فحش و ناسزا گرفت و آن قدر او را زد که تا شب در حال اغما به سر برد، ولی این خشونت و ظلم، عمّار را از هدف خود باز نداشت و به مخالفت خود ادامه داد. عثمان این بار نیز به او اهانت کرد و دستور داد او را روی زمین خوابانند و با پاهای چکمه‌دار خود آن قدر به وی زد که شکمش پاره شد.

افراد دیگری نیز از مهاجرین و انصار از کارها و سیاست عثمان انتقاد می‌کردند؛ ولی عثمان به هیچ کدام ترتیب اثر نمی‌داد. رفته رفته دامنه این مخالفت‌ها و نارضایتی‌ها توسعه یافت؛ به طوری که همه انتظار داشتند عثمان به خواسته‌های آنان پاسخ مثبت بدهد؛ زیرا انتقاد آن‌ها بر اساس احساس نیازمندی‌های اجتماع استوار بود و حاکی از نارضایتی مسلمانان از سیاست عثمان و رفتار کارگزاران وی بود؛ اما به جای این که خواسته‌های آنان تأمین شود، هر روز ناظر شکنجه و آزار شدید حق‌گویان و انتقادکنندگان از سوی عمّال عثمان بودند.

این روش عثمان، خشم و نفرت عموم مسلمانان را برانگیخت؛ زیرا انتقادکنندگان از بزرگان صحابه و از ارکان دعوت اسلامی به شمار می‌رفتند و به جرم این که خواستار اصلاحات بودند، عثمان با آن‌ها با نهایت تحقیر رفتار می‌کرد و شکنجه می‌داد، ولی در مقابل، به سخنان مروان بن حکم و امثال او و طرفداران بنی‌امیه که از آزاد شدگان روز فتح مکه بودند و دارای هیچ‌گونه سابقه و موقعیتی در اسلام نبودند، گوش می‌داد. مخالفان عثمان در واقع با مخالفت و انتقاد خود، ترجمان خواسته‌های همه مسلمانان به شمار می‌رفتند که سیاست عثمان، حقوق و شخصیت و معاش آن‌ها را به خطر انداخته بود.

روش عثمان برای مسلمانان قابل هیچ‌گونه تفسیر و توجیه نبود و جز این نمی‌توانستند محملی برای آن پیدا کنند که وی تصمیم دارد بدون کوچک‌ترین توجه به خیراندیشی و نصیحت و هشدار خیرخواهان، به سیاست خود ادامه دهد.

۱. نام بیابانی در بین مکه و مدینه است.

فرصت طلبان

در کنار این مخالفت صادقانه و بدون غرض که هدف از آن جز خیر و صلاح قاطبه مسلمانان نبود، مخالفت دیگری نیز به چشم می‌خورد که از انگیزه‌های دیگری سرچشمه می‌گرفت و برای هدف‌های دیگری بود. رهبران این مخالفت می‌خواستند از فساد اوضاع و فرصت گسترش انزجار و انتقاد از روش عثمان به منظور خاتمه دادن به دوران حکومت وی و رسیدن به هدف‌های خود بهره‌برداری کنند؛ لذا شروع به فعالیت کردند تا هر چه بتوانند دامنه نفرت و نارضایتی را وسیع‌تر و عمیق‌تر سازند.

اتفاقاً خود عثمان بود که به واسطه سیاست اداری نادرست خود به این دسته از مخالفانش بال و پر داده بود؛ زیرا چنان‌که گذشت عثمان با برنامه‌ای که در مورد اراضی و ایجاد قطعه‌های بزرگ اجرا کرد، این عده را آزاد گذاشت تا ثروت خود را تا بالاترین سطح ممکن افزایش دهند و نیز به آن‌ها اجازه داد مدینه را ترک گفته به مناطق فتح شده رفتند و برای خود ثروت‌های کلان و اعوان و انصار دست و پا کردند و به انتظار رسیدن به خلافت نشستند. طرفداران و قبائل‌شان نیز آن‌ها را در این راه تشویق نموده، برای رسیدن به خلافت امیدوار ساختند.

الغای محدودیت

طبری ضمن بیان حوادث سال سی و پنجم هجری به این حقیقت اشاره نموده می‌گوید: «عمر بن خطاب رفتن به سایر شهرها و مناطق را برای بزرگان قریش و مهاجرین جز با اجازه قبلی و تعیین مدت، ممنوع اعلام کرده بود.»^۱

ولی وقتی عثمان روی کار آمد این محدودیت را لغو کرد و مهاجرین و بزرگان قریش با استفاده از این فرصت در نقاط مختلف پراکنده شدند و مظاهر خیره‌کننده دنیا را دیده، دل بدان بستند و موقعیت برای خود فراهم نمودند. وضع آن‌ها توجه

۱. زبیر بن عوام برای رفتن به جنگ از عمر اجازه خواست. عمر گفت: «نمی‌گذارم کسی از میان این دو کوه خارج شود. می‌ترسم یاران محمد ﷺ در میان مردم پراکنده شده آن‌ها را گمراه سازند.»
ظاهراً مقصود عمر از میان دو کوه، قسمت هموار و مسطح اطراف مدینه است که آن را از دو طرف کوه احاطه کرده است. (مترجم)

مردم را به خود جلب کرد. افراد گمنامی که محلی از اعراب نداشتند، به دسته‌های مختلف تقسیم شده هر کدام دور یکی از بزرگان مهاجرین را گرفته، در جرگه مقربان آنها درآمدند و به امید آنکه مهاجرین به حکومت می‌رسند و آنها نیز به واسطه آشنایی و دلبستگی و سابقه تقرّب به آنها به نوایی می‌رسند، کمر به خدمت آنها بستند و این، نخستین لطمه‌ای بود که بر پیکره جهان اسلام وارد شد و مردم را دچار فتنه ساخت.^۱

طبری در جای دیگر می‌گوید: «وقتی عثمان روی کار آمد بزرگان مهاجرین را به حال خود گذاشت و آنها نیز وقتی چنین دیدند در نقاط مختلف کشور پراکنده شدند و مردم به آنها گرویدند.»^۲

آمدن سوم سیاست عثمان

چنان‌که ملاحظه شد از یک سو عثمان راه مهاجرت را به روی قریش باز گذاشت و این عده در نقاط مختلف پخش شده اموال و ثروت کلانی برای خود جمع‌آوری کردند و از رهگذر مال و ثروت و ایجاد روابط عقد و زناشویی با قبائل عرب و نیز در پرتو شهرت و محبوبیت دینی که به واسطه مصاحبت با پیامبر ﷺ و سبقت در اسلام و مجاهدت در راه خدا داشتند، یاران و طرفدارانی دور خود جمع کردند و از سوی دیگر رفتار عمال عثمان در شهرهای بزرگ و رفتار خود وی با حق‌گویان و افراد خیرخواه، مردم را به اظهار نارضایتی و شکایت واداشت و از جهت سوم بزرگان مهاجرین که شاهد و ناظر این صحنه‌ها بودند به آتش فتنه دامن زده، از اوضاع آشفته به نفع خود بهره‌برداری می‌کردند.

آریستوکراسی دینی!

اگر آثار زیان‌بخش طرح شورا که این عده را به فکر خلافت انداخته به تلاش و فعالیت در راه رسیدن به آن واداشت، به عوامل سه‌گانه فوق اضافه کنیم، خطوط برجسته و عوامل اساسی انقلاب مسلمانان بر ضد عثمان به خوبی نمایان می‌شود و آن، این‌که: سقیفه به واسطه امتیازی که برای قریش قائل شد، یک طبقه آریستوکرات دینی به وجود آورد که در سایه آریستوکراسی دینی و در اثر روش عمر در تقسیم بیت‌المال و سیاست عثمان در مورد اموال و زمین و مهاجرت، دارای ثروت هنگفتی

شدند و طرح شورا نیز فکر رسیدن به حکومت را در دل این‌ها به وجود آورد، باعث شد که برای نیل به این هدف از تمام عوامل و شرایط مساعد بهره‌برداری کنند. در نقطه مقابل این طبقه، طبقه مجاهدان و تازه‌مسلمانان قرار داشتند که از همه امتیازات محروم بودند و اسباب نارضایتی و شکایت‌شان یکی، دو تا نبود. اگر انقلابی را که طی آن عثمان کشته شد به آتشی تشبیه کنیم، توده مجاهدان به منزله ماده قابل انفجار بودند و رفتار عثمان و نمایندگان و خویشان وی جرقه‌ای بود که آن را منفجر ساخت.

عامل دیگری که آتش انقلاب را شعله‌ورتر ساخت، افرادی بودند که نفع‌شان در انقلاب و یگانه هدفشان خلافت بود و در پرتو مال و ثروت و موقعیت بارز دینی خود یاران و طرفدارانی جمع کرده بودند، فساد اوضاع نیز به آن‌ها کمک می‌کرد؛ زیرا مردم به قدری از فساد اوضاع به ستوه آمده بودند که این عده به سهولت می‌توانستند وعده وضع بهتری را به مردم بدهند.

جنبش عمومی

این اوضاع و شرایط ناشی از یک جنبش عمومی بود؛ اگرچه نظام حزبی به معنای دقیق امروزی در اجتماع آن روز وجود نداشت؛ ولی در هر حال جامعه اسلامی فاقد وحدت افکار و اشتراک در اهداف نبود. عثمان و اطرافیان و نزدیکان اموی وی در برابر این جنبش عمومی روشی دور از عدالت و حکمت در پیش گرفتند و به جای آنکه به خواسته‌های انقلابیون جواب مثبت بدهند، به آن‌ها اهانت نموده در قبال درخواست‌های آن‌ها سیاست خشونت‌آمیزی در پیش گرفتند. نمونه‌ای از این سیاست خشونت‌آمیز، شورایی بود که عثمان با شرکت استانداران و حکام خود تشکیل داد. این‌که به مذاکراتی که در این جلسه شورا به عمل آمده است توجه فرمایید: طبری می‌نویسد: «عبدالله بن عامر به عثمان گفت: یا امیرالمؤمنین! به نظر من راه علاج این است که شورشیان را به جهاد بفرستی و به میدان‌های جنگ گسیل بداری تا سرگرم جنگ شوند و توجه‌شان معطوف خود و مرکب‌شان باشد و دیگر فرصت مزاحمت شما را نداشته باشند!»

به دنبال این جریان، عثمان حکام شهرها را به محل مأموریت خود برگرداند و

دستور داد نسبت به بستگان و اقوام و بستگان شورشیان سخت بگیرند و آن‌ها را جمع کرده به اردوگاه‌های جنگ روانه کنند و نیز عثمان تصمیم گرفت مقرری شورشیان را از بیت‌المال قطع کند تا همیشه نیازمند وی بوده، مطیع او باشند»^۱.

نتیجه معکوس

ولی این اقدامات خشونت‌آمیز به جای آنکه آتش انقلاب را خاموش سازد آن را شعله‌ورتر ساخت؛ زیرا مجاهدان از این قضیه پی بردند که فریب خورده‌اند؛ لذا از کوفه، بصره، مصر، حجاز و نقاط دیگر گرد آمده جمعیت بزرگی تشکیل دادند تا با یک اقدام و کوشش دسته‌جمعی عثمان را وادار کنند مقریان خود را که به نظر آن‌ها مسئول بسیاری از مفاسد بودند، از کار برکنار کند و هم‌چنین عثمان را به تجدید نظر در سیاست مالی و تبدیل حکام و فرمانداران خود که بدرفتار و ظالم بودند وادار سازند. در همان حال علی بن ابی‌طالب علیه السلام میان انقلابیون و خلیفه وساطت می‌کرد و از یک طرف از شدت انقلاب آن‌ها می‌کاست و از طرف دیگر عثمان را نصیحت می‌کرد و رعایت عدالت و درست‌کاری را به وی توصیه می‌نمود، عده‌ای از آرزومندان خلافت به منظور رسیدن به هدف خود، از فرصت انقلاب مردم بهره‌برداری کرده به آتش انقلاب دامن زده، خشم و عصبانیت انقلابیون را افزون‌تر می‌ساختند و برای تقویت انقلاب و سازش با رهبران انقلاب و مسلح ساختن انقلابیون پول‌های زیادی خرج می‌کردند. سرانجام توفان خشم و عصبانیت مردم از یک سو و دامن زدن این‌گونه افراد به آتش انقلاب از سوی دیگر، کار خود را کرد و بحران به حد اعلای رسید و عثمان کشته شد.

برنامه علی (علیه السلام) درباره خلافت بعد از عثمان

پس از کشته شدن عثمان، مردم به حضور علی (علیه السلام) آمده از او درخواست کردند عهده‌دار خلافت شود؛ ولی علی (علیه السلام) از قبول خلافت خودداری کرد.

شایسته‌ترین فرد

خودداری علی (علیه السلام) نه به خاطر آن بود که خود را عاجز از عهده‌داری مسئولیت حکومت و مشکلات و عواقب آن می‌دانست، او برای خلافت کاملاً لیاقت و آمادگی داشت؛ زیرا از وضع زوایای مختلف جامعه اسلامی آگاه بود و با قشرهای مختلف اجتماع ارتباط داشت و از نزدیک مراقب زندگی آنها بود. او با دید نافذ خود به اعماق اجتماع نفوذ کرده با تمایلات و احساسات سیستم طبقاتی جامعه آن روز کاملاً آشنایی داشت.

علی (علیه السلام) این امتیازات را در پرتو موقعیت منحصر به فردی که نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت، به دست آورده بود؛ زیرا او در واقع وزیر و مشاور پیامبر، محرم اسرار، طرف اعتماد و فرمانده سپاه آن حضرت بود. علی (علیه السلام) بود که نقشه‌های پیامبر را اجرا نموده، آیین او را آشکارا تبلیغ می‌کرد.

علی (علیه السلام) در پرتو این موقعیت منحصر به فردی که جز او هیچ یک از یاران پیامبر از آن برخوردار نبود، کاملاً شایسته حکومت و خلافت بود. مقصود پیامبر از واگذاری مناصب فوق به علی (علیه السلام) این بود که گوهر شخصیت او پرورش یابد تا آن‌گاه که عملاً

عهد‌دار بزرگ‌ترین منصب جهان اسلام می‌شود، به کامل‌ترین و جهی‌شایستگی و لیاقت چنین منصبی را داشته باشد؛^۱ بنابراین یگانه شخصیتی که سزاوار رهبری جامعه اسلامی پس از پیامبر ﷺ بود، علی علیه السلام بود.

نقش علی در حیات اجتماعی

گرچه بعد از رحلت پیامبر ﷺ، علی علیه السلام نتوانست به حکومت برسد؛ ولی ارتباط خود را با حیات عمومی جامعه قطع نکرد؛ بلکه در اداره امور اجتماع و حل مشکلات جاری با خلفای وقت همکاری‌های فراوانی به عمل آورد. ابوبکر و عمر و عثمان هر کدام در زمان خلافت خود از آرا و نظریات علی علیه السلام در زمینه قضا و سیاست و جنگ بی‌نیاز نبودند و مخصوصاً در زمان خلافت عثمان که تمایلات انحرافی لطمه شدیدی بر پیکره جامعه اسلامی وارد می‌آورد، نیاز شدیدی به راهنمایی‌های علی علیه السلام احساس می‌شد، ولی عثمان از این معنا خیلی استفاده نکرد؛ زیرا مقربان معروف وی مانع این اقدام عثمان می‌شدند. علی علیه السلام می‌دید جامعه اسلامی به واسطه شکاف‌ها و اختلافات اجتماعی و اقتصادی که به وجود آمده در سرایشی سقوط قرار گرفته و در اثر سیاست ناروایی که عمال و حکام عثمان در پیش گرفته‌اند، شکاف‌ها روز به روز عمیق‌تر و خطرناک‌تر می‌شود. علی علیه السلام می‌دید ارشادها و تعالیم دینی بزرگی که پیامبر ﷺ در طول حیات خود کوشش کرد پایه‌های آن را در جامعه نوین اسلامی استوار سازد، تأثیر خود را در رهبری عملی اجتماع از دست داده است. علت اینکه مردم به این وضع گرفتار شده بودند این که، یک حکومت مقتدر و اطمینان‌بخشی که مردم برای احقاق حق خود به آن پناه ببرند وجود نداشت و لذا برای حفظ و تثبیت حقوق خود ناگزیر بودند به قدرت شخصی متوسل شوند و به این ترتیب رابطه آن‌ها با عوامل معنوی که لازم بود حیات آن‌ها را رهبری کند، گسسته بود.

بدیهی است راه جبران این فساد، تفهیم این مطلب به مردم بود که حکومت درست‌کاری بالای سر آن‌هاست و تسلط اوضاع را در دست دارد تا بلکه از این راه

۱. هم‌چنین زمینه برای خلافت علی علیه السلام هموار می‌شد تا بعدها مخالفان حضرت، عناوینی مانند جوانی و مزاح‌گویی او را برای غصب خلافت پیش نکشند. (مترجم)

اطمینان از دست رفته آنان نسبت به زمامداران خود بازمی‌گشت؛ ولی این کار، کار سهل و آسانی نبود؛ زیرا طبقات جدیدی که روی کار آمده بودند، اجازه چنین کاری را نمی‌دادند و طبعاً در برابر هر روش اصلاحی و کوشش بهسازی مقاومت می‌کردند.

ضرورت یک اقدام انقلابی

از این رو علی علیه السلام - در اثر احاطه عمیق به شرایط اجتماعی و روحی که جامعه اسلامی را تهدید به نابودی می‌نمود - احساس می‌کرد که جزر و مد انقلابی که منتهی به کشته شدن عثمان شد، اقتضای یک اقدام انقلابی دارد که شامل مسائل اساسی و بنیادی جامعه اسلامی از نظر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باشد و چون بیعت، یک قرارداد حقیقی میان ملت و زمامدار اسلامی است که مسئولیت‌ها و تکالیف و حقوقی برای هر یک از طرفین ایجاد می‌کند،^۱ علی علیه السلام از جواب مثبت فوری به پافشاری جمعیت و یاران پیامبر برای قبول بیعت و خلافت، خودداری می‌کرد. نظر او این بود با یک اقدام آزمایشی، میزان آمادگی مردم را برای تحمل روش انقلابی بسنجد تا بعدها که دشواری شرایطی را که باید در پرتو آن با فساد مبارزه کنند احساس نمودند، خیال نکنند وی آن‌ها را غافل‌گیر نموده و یا از شتاب زدگی انقلابی آن‌ها به نفع خود بهره‌برداری کرده است. از این رو در پاسخ مردم چنین فرمود:

«دست از من بردارید و دیگری را بطلبید. چون کاری که در پیش است مشکلات گوناگونی دربردارد که دل‌ها طاقت تحمل و عقل‌ها یارای پذیرش آن را نخواهد داشت. آفاق جهان اسلام را ابرهای سیاه ظلم و بدعت فراگرفته و راه روشن آیین اسلام تغییر یافته است. این را یقین بدانید اگر من خلافت را بپذیرم، طبق آنچه خود می‌دانم با شما رفتار خواهیم نمود و به سخن هیچ گوینده و سرزنش هیچ ملامت‌کننده‌ای گوش نخواهم داد؛ ولی اگر عذر مرا از قبول خلافت بپذیرید من نیز همانند یکی از افراد شما هستم و شاید بهتر از دیگران به سخنان شما گوش دهم و نسبت به کسی که زمام امور را به دست وی سپرده‌اید، مطیع‌تر

۱. علی علیه السلام در یکی از مواقع حساس و باریک زندگانی خود، یعنی بعد از جنگ صفین، حدود و مرزهای حقوق متقابل زمامدار و ملت را مشخص نموده است. (ر.ک: نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۵)

باشم. وزیر و مشاور بودن من برای شما، بهتر است از این که امیر و زمامدار

باشم.»^۱

ولی چون مردم فوق العاده اصرار می ورزیدند که علی عليه السلام خلافت را قبول نماید، ناگزیر قبول کرد؛ ولی به محض آنکه کار بیعت خاتمه یافت، سیاست آینده خود را به منظور تحقق بخشیدن به هدف هایی که خلافت را به خاطر آنها پذیرفته بود اعلام نمود.

اصلاحاتی که امیر مؤمنان علیه السلام به عمل آورد

به طور کلی اصلاحات امیر مؤمنان علیه السلام شامل سه قسمت بود:

۱. اداره امور اجتماع؛

۲. تضمین حقوق مساوی برای افراد؛

۳. تقسیم عادلانه مال و ثروت.

در مورد اداره اجتماع، علی علیه السلام اصرار داشت حکام و فرمانروایان عثمان را از کار برکنار سازد؛ زیرا ظلم و ستمگری و عدم آشنایی آنها با سیاست مردم‌داری و اصول حکومت اسلامی، یکی از عمده‌ترین عوامل انقلاب بر ضد عثمان بود. مُعَیْرَةَ بن شُعْبَةَ درباره حکام و فرمانروایان مزبور با علی علیه السلام گفت و گو نمود و پیشنهاد کرد آنها را در پست‌های خود ابقا کند؛ ولی علی علیه السلام از این کار خودداری کرده، همه آنها را برکنار ساخت.

طلحه و زبیر نیز ابقای استانداران کوفه و بصره را پیشنهاد کردند؛ ولی امیر مؤمنان علیه السلام پیشنهاد آنها را نیز با ملایمت رد کرده، عده‌ای از شخصیت‌های پرهیزکار و پاک‌دامن و دوران‌دیش را به حکومت شهرستان‌ها منصوب نمود.

استانداران جدید

علی علیه السلام عثمان بن حنیف را به سمت استانداری بصره، سهل بن حنیف را به استانداری شام و قیس بن سعد بن عباده را به استانداری مصر منصوب ساخت و ابوموسی

اشعری والی کوفه را در پست خود تثبیت کرد. آن روز شهرهای بزرگ قلمرو حکومت اسلامی را همین چند شهر تشکیل می دادند. این اقدام علی لطمه بزرگی به پرستیژ و تسلط و نفوذ قریش وارد ساخت؛ زیرا استناداران جدید همه از غیر قریش بودند. امیر مؤمنان علیه السلام در مورد فرمانداران عثمان و امثال آن‌ها چنین می فرمود:

«... من از این اندوهناکم که مشتی نابخرد و تبهکار زمام امور این ملت را در دست گرفته مال خدا را دست به دست بگردانند، بندگان خدا را همچون بردگان زرخرد، زیر نفوذ و تسلط خود درآورند، عناصر پست و آلوده را دور خود جمع نموده، مردان با فضیلت را طرد کنند. پاره‌ای از این‌ها را همه می شناسید که لب به شراب آلوده ساخت و به جرم شراب‌خواری تازیانه خورد... و برخی دیگر بر کفر و بت‌پرستی باقی بود و پیش از آنکه اسلام اختیار کند شکست‌ها و لطمه‌هایی به اسلام وارد ساخت.»^۱

تضمین حقوق مساوی

درباره تضمین حقوق مساوی اعلام فرمود که: «در اسلام باید همه مسلمانان از حقوق مساوی برخوردار باشند.»

هم‌چنان که می دانیم اسلام تبعیضات عصر جاهلیت را از بین برد؛ ولی بعدها این روش ناروا و دور از روح اسلام دوباره زنده گشت. قریش به واسطه سابقه ممتدی که در ریاست قبائل عربی داشتند، در دوران عثمان دوباره این تبعیضات را رواج بخشیدند؛ به طوری که افراد فاقد همه گونه فضیلت و سابقه درخشان در اسلام به صرف این که از قریش بودند، به بزرگ‌ترین شخصیت‌های فداکار و مجاهد و دارای سابقه درخشان اسلامی برتری می فروختند....

امیر مؤمنان علیه السلام به این اختلافات و امتیازات عصر جاهلیت خاتمه داده فرمود:

«دلیل و ستم‌دیده نزد من عزیز و ارجمند است تا آن‌گاه که حق او را از ظالم

بازستانم؛ زورمند و ستمگر نزد من ناتوان است تا حق مظلوم را از او پس بگیرم.»^۲

۱. نهج البلاغه، (تحقیق صبحی صالح)، نامه ۶۲. ۲. همان، خطبه ۳۷.

سیاست عادلانه اقتصادی

امام در مورد سیاست مالی نیز، روش قاطعی در پیش گرفت. او در این زمینه با دو موضوع مهم روبه‌رو بود: نخست ثروت‌های کلانی که در دوران خلافت عثمان از راه نامشروع جمع شده بود. دوم روش تقسیم بیت‌المال.

علی علیه السلام طی نخستین خطبه‌هایی که در آغاز خلافت به منظور روشن ساختن روش آینده خود، ایراد فرمود، اعلام کرد تمام زمین‌هایی که عثمان به صورت «تیول» به این و آن داده و پول‌های هنگفتی که به طبقه آریستوکرات بخشیده است، به بیت‌المال بازخواهد گرداند و نیز اعلام نمود در تقسیم بیت‌المال از روش مساوات پیروی خواهد فرمود.

امام علیه السلام در این خطبه فرمود:

«مردم! من نیز فردی از شما هستم و در سود و زیان با شما شریکم. من شما را به سوی روش پیامبر صلی الله علیه و آله رهبری خواهم کرد و دستورهای او را در میان شما به مورد اجرا خواهم گذاشت. آگاه باشید که هر تیولی که عثمان به کسی داده و هر مالی که از اموال عمومی به کسی بخشیده است، به بیت‌المال بازگردانده خواهد شد؛ زیرا این‌ها همه اموال عمومی مسلمانان است و گذشت زمان و هیچ عامل دیگری حق مسلم را از بین نمی‌برد. این را بدانید که حتی اگر این اموال مهریه زنان گشته و یا بهای خریداری کنیزها شده باشد، باز آن‌ها را به بیت‌المال برمی‌گردانم؛ زیرا قانون حق و عدالت، وسعت‌بخش است و آن‌کس که محیط حق بر او تنگ است، مسلماً عرصه ظلم و بی‌عدالتی برای او تنگ‌تر خواهد بود»^۱.

امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه دیگری فرمود:

«...مردم! از هم‌اکنون آگاه باشید و خود را برای اصلاحات آماده سازید و کسانی از شما که دنیا آنان را به کام خود فروبرده املاک و مزارع برای خود اندوخته، نه‌رها روان ساخته، بر اسب‌های تندرو و سبک‌خیز سوار شده، کنیزان زیبارو و سیمین‌تن برگزیده‌اند و ننگ و بدنامی برای خود خریده‌اند، فردا که من آنان را از شهوات و لذاتی که در آن غوطه‌ورند، بازدارم و به مرز حقوق شناخته شده خود بازگردانم،

۱. نهج البلاغه، ج ۱، ص ۵۹؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۶۹ - ۲۷۰.

خشمگین نشوند و نگویند: پسر ابی طالب ما را از حقوق خویش محروم ساخت! آگاه باشید که هریک از مهاجران و انصار، خود را به واسطه سابقه التزام حضور پیامبر ﷺ، از دیگران برتر می‌شمارد، باید بدانند که این امتیاز مربوط به فردا (روز رستاخیز) است و اجر و پاداش او در پیشگاه خدا است.

هر آن کس که به خدا و پیامبر ایمان آورده، دین و آیین ما را تصدیق نموده و قبله ما را قبله خود شناخته، از حقوق و مزایای یک مسلمان برخوردار است. شما همگی بندگان خدایید و این مال از آن خداست که یکسان میان شما تقسیم می‌شود و هیچ کس در این باره بر دیگری مزیت ندارد. دنیا پست‌تر از آن است که خداوند آن را اجر و پاداش پرهیزکاران قرار دهد؛ بلکه پرهیزکاران و بندگان مطیع الهی، در پیشگاه خدا بهترین پاداش را دارند».

آن‌گاه امام ﷺ فرمود:

«نزد ما مقداری از بیت‌المال هست. می‌خواهیم آن را در میان شما تقسیم کنیم. فردا همگی بدون استثنا بیابید و سهم خود را بگیرید و هیچ کس اعم از عرب و عجم و اعم از اینکه تاکنون حقوق می‌گرفته یا نه، غایب نشود».

فردای آن روز همه مسلمانان برای گرفتن سهم خود از بیت‌المال حاضر شدند.

امام ﷺ به منشی و خزانه‌دار خود عبیدالله بن ابی رافع فرمود:

«ابتدا اسامی مهاجرین را بخوان و به هریک از آن‌ها که حاضر شده است، سه دینار بده. سپس سهم انصار را به همین نحو بپرداز و به هریک از افرادی که حضور دارند؛ اعم از سیاه و سفید، بدون استثنا سه دینار بده».

سهل بن حنیف با اشاره به شخصی، گفت: یا امیرالمؤمنین! این شخص غلام و برده من بود که دیروز آزاد کردم. حضرت فرمود: «به او هم به اندازه تو می‌دهیم» و به هریک از آن دو نفر سه دینار داد.

البته طلحه، زبیر، عبدالله بن عمر، سعید بن عاص، مروان بن حکم و عدّه دیگری از بزرگان و رجال قریش و غیر قریش در مراسم تقسیم بیت‌المال شرکت نکرده بودند.^۱

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۷-۳۸. این گروه، با آغاز خلافت امیر مؤمنان منافع نامشروع خود را در خطر

استرداد تیول‌ها

به این ترتیب امام با سرعت و قاطعیت تمام، به عُمَرِ نظام طبقاتی با همه عواقب و آثار اقتصادی و دینی آن خاتمه داد و مابین برده و آزاد و مسلمان با سابقه و تازه‌مسلمان تساوی برقرار نمود و امتیازات دینی افراد را وسیله جلب منافع اقتصادی قرار نداد. امیر مؤمنان علیه السلام با یک اقدام دیگر نفوذ و قدرت طبقه‌ای را که در دوران خلافت عثمان به وجود آمده بود درهم شکست و آن هنگامی بود که اموال و «تیول‌هایی» را که عثمان به آن‌ها بخشیده بود به بیت‌المال برگرداند.

این سیاست به همان اندازه که برای طبقه فقیر و فشاردیده که زیر بار سنگین ظلم از پا درآمده بودند شادی‌آفرین بود، به غرور و خودخواهی و برتری‌طلبی قریش لطمه وارد ساخت؛ زیرا از آن روز دیگر قریش آن قدرت را از دست دادند که ثروت‌های کلانی اندوخته کنند و کسی جرئت نداشته باشد پیرسد از کجا آورده‌ای؟ دیگر قریش نمی‌توانستند استبداد و برتری‌فروشی کنند و به نام اسلام تسلط دوران جاهلیت خود را به مردم تحمیل نمایند.

کارشکنی‌های ثروتمندان آلوده

از این رو سران و بزرگان طبقه ثروتمند نقشه کشیدند که با علی علیه السلام مذاکره کرده موافقت او را به این موضوع جلب نمایند که آن‌ها از علی علیه السلام اطاعت کنند و علی علیه السلام هم در مقابل از گذشته آن‌ها صرف نظر نماید و در آینده نیز با نرمش و ملایمت با آن‌ها رفتار کند؛ لذا ولید بن عُقبه بن ابی مُعَیط را به این منظور به حضور علی علیه السلام فرستادند. ولید محضر امام علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد:

«یا اباالحسن! تو در حق همه ما ظلم کردی... در حالی که ما بنی‌عبد مناف نیز برادران و امثال تو هستیم؛ ما به این شرط با تو بیعت می‌کنیم که اموالی را که در زمان عثمان به چنگ آورده‌ایم، از ما پس‌گیری و قاتلان عثمان را بکشی؛ ولی اگر منافع ما به خطر افتد و از رفتار تو بیمناک شویم، تو را ترک گفته به سوی شام خواهیم رفت.»

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«اما این که گفتید درباره شما ظلم کرده‌ام، باید بگوییم اگر ظلمی در کار باشد، حق درباره شما کرده است، نه من! و در مورد صرف نظر نمودن از اموال شما، باید بدانید که من نمی‌توانم از حق پایمال شده خدا چشم‌پوشم؛ چه در چنگ شما باشد و چه در دست دیگران...»^۱

و چون سران این طبقه اطمینان پیدا کردند که از راه گفت‌وگو و تهدید به پیروزی نخواهند رسید، متوسل به تلاش و کوشش برای نقض بیعت شدند. شخصی به علی علیه السلام خبر داد که این‌ها مردم را به نقض بیعت دعوت می‌کنند و عامل محرک این‌ها در این کار از دست دادن امتیازات اقتصادی و اجتماعی گذشته است. امیر مؤمنان علیه السلام خطبه‌ای ایراد نمود و مردم را در جریان فعالیت‌های مغرضانه این‌ها قرار گذاشت. گویا مقصود امیر مؤمنان علیه السلام این بود که پرده از چهره عوامل این فتنه جدید برداشته، مسئله را از حدود خفا و فعالیت‌های زیرزمینی، به سطح افکار عمومی خارج نموده قیافه اصلی سران توطئه و هدف‌های آنان را آفتابی سازد. امام علیه السلام می‌خواست مردم را در جریان مانور آن‌ها بگذارد که می‌خواستند به وسیله این‌گونه مانورها آثار و نتایج انقلاب را به نفع شخصی خود تمام کرده اوضاع گذشته را دوباره زنده کنند؛ به طوری که از انقلاب جز عوض شدن چهره‌ها نتیجه دیگری عاید مردم نشود.

امام علیه السلام در این خطبه تأکید کرد تصمیم دارد برنامه‌ای را که آغاز کرده است ادامه دهد، امام علیه السلام فرمود:

«هیچ‌کس از بیت‌المال بهره بیشتری نخواهد برد. خداوند آن را میان همه یکسان تقسیم فرموده است. مال، مال خداست و شما بندگان مسلمان خدایید، اینک کتاب خدا - قرآن - که به آن ایمان آورده تصدیق نموده‌ایم و وصیت پیامبر در دست ماست؛ هرکس به دستور قرآن و روش پیامبر راضی نشود، هرکجا می‌خواهد برود»^۲.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۷، ص ۳۸-۳۹.

۲. همان، ص ۳۹-۴۰.

غائلهٔ جمل

طبقهٔ آریستوکرات جدید در برابر این وضع آرام ننشسته نخستین غائله را در بصره به وجود آوردند. این غائله در ظاهر زیر پوشش خون‌خواهی عثمان رهبری می‌شد؛ ولی در واقع نقشه‌ای بود که بنی‌امیه و همکاران آن‌ها کشیده بودند. سلسله‌جنبانان این بلوا چون از موافقت امام با هدف‌های خود ناامید گشتند، در صدد برآمدند حکومت را قبضه کنند؛ ولی امام علیه السلام این بلوا را در نطفه خفه کرد. عده‌ای در جنگ جمل کشته شدند و بقیه نیز به شام گریختند و بدین ترتیب عناصری که در دوران خلافت عثمان خون‌ملت را می‌مکیدند و حکومت جدید را خطر بزرگی نسبت به موقعیت و امتیازات طبقاتی خود تلقی می‌کردند، به حکومت معاویه پیوستند.

سیاست‌های شیطانی معاویه

در همان هنگام که حکومت امیر مؤمنان طبق روش اسلام، تا آخرین حد قدرت، رفاه و عدالت و امنیت مردم را - از لحاظ سیاسی و اقتصادی و نظامی - تأمین می‌کرد، حکومت معاویه روش دیگری در پیش گرفته بود. معاویه رجال و متنفذین را با پول می‌خرید و به قیمت محروم ساختن دیگران و سلب امنیت مردم عده‌ای را به مال و ثروت می‌رسانید. او کشاورزان و بازرگانان و سایر مالیات‌دهندگان را مورد شدیدترین ظلم و ستم قرار می‌داد و مبالغ مورد نظر را از آن‌ها گرفته به مشتی رؤسای قبائل عربی که دستگاه نظامی وی را ترتیب داده بودند برای سرکوبی هر نوع جنبش آزادی‌خواهی در حال آماده‌باش دائمی نگه می‌داشتند، می‌پرداخت و بدین وسیله هم آتش طمع آن‌ها را خاموش می‌ساخت و هم از قیام مردم ایمن می‌گشت؛ البته طبیعی بود که توطئه‌ها و دسیسه‌های دیگری به رهبری معاویه به وجود آید، همین‌طور هم شد و چنان‌که می‌دانیم صحنه صفین، داستان حکمیت و جنگ نهروان به وقوع پیوست.

امیر مؤمنان علیه السلام در همان دوران کوتاه خلافت خود مردم را با مبادی اسلام در زمینه حکومت و سیاست و زمامداری آشنا ساخت؛ ولی متأسفانه حکومت عادلانه او ادامه نیافت و آن حضرت در اثر توطئه‌ای که زائیدهٔ ماجرای حکمیت بود، به شهادت رسید.

خاطره شکوهمند حکومت علی علیه السلام

پس از امیر مؤمنان علیه السلام نوبت خلافت و حکومت اسلامی به امام حسن مجتبی علیه السلام رسید. خلافت امام مجتبی علیه السلام سراسر با دسایس و توطئه‌های مختلف از ناحیه فرصت‌طلبان و جاه‌پرستان روبه‌رو بود، بیش از چند ماه طول نکشید و حضرت مجتبی علیه السلام در اثر فشار این حوادث نامطلوب، از خلافت کناره‌گیری نمود و از وقوع جنگ بی‌حاصلی جلوگیری کرد که اگر اتفاق می‌افتاد خون یارانش به هدر می‌رفت و هیچ نتیجه‌ای چه فوری و چه در آینده دور و نزدیک در بر نداشت.

بدین ترتیب سیر حوادث درست مطابق میل معاویه شد و پس از انعقاد پیمان صلح، حکومت مطلق به وی رسید و پس از اخذ بیعت عمومی در ماه شوال سال ۴۱ هجری قمری، به تمام قلمرو حکومت اسلامی تسلط یافت.

گرچه معاویه بر حسب ظاهر حکومت را قبضه کرده بود؛ ولی سیاست و روش گذشته امیر مؤمنان علیه السلام در مورد اجرای مسئولیت‌های حکومت و وظایف رهبر و زمامدار، معاویه و مقرّبان وی را دچار دردسر کرده نقشه‌های او را در تسلط بر مسلمانان با مشکلاتی روبه‌رو می‌ساخت؛ زیرا مسلمانان که با روش علی علیه السلام آشنا شده بودند آن را با روش معاویه مقایسه می‌کردند و بیش از پیش به رژیم معاویه بدبین می‌شدند و آنچه بر خطر این افکار نسبت به معاویه و نقشه‌های او می‌افزود این که خاطره مردم از حکومت علی علیه السلام خاطره یک ثوری و یا یک حکومت خیالی نبود؛ بلکه خاطره حکومتی بود که واقعاً عدل و داد را با زندگی مردم درهم آمیخته بود؛ از این رو پس از داستان حکمیت، معاویه شروع به مبارزه با این مبادی کرد و کوشش نمود تا زندگی و افکار مردم را طوری پرورش دهد که تسلط دائمی او را بدون هیچ‌گونه رقابت و انتقاد و اعتراضی تضمین کند؛ لذا سیاستی اتخاذ کرد که هدف آن محو حس آزادی‌خواهی و منحرف ساختن مسلمانان از تعقیب هدف‌های بزرگ و مبارزه در راه تأمین این‌گونه هدف‌ها بود.

موارد اساسی سیاست معاویه از این قرار بود:

۱. تهدید و شکنجه؛

۲. احیای تمایلات قبیله‌ای و بهره‌برداری از آن؛

۳. تخذیر و جلوگیری افکار عمومی به نام دین و تضعیف روح انقلابی.
از آن جا که احساسات و انگیزه‌های انسانی توده‌ها همیشه برای رهبرانی که در
انجام وظایف حکومت از مبادی اسلام منحرف می‌شوند خطر بزرگی به شمار
می‌رود، معاویه با اجرای سیاستی که به آن اشاره شد تلاش می‌کرد این احساسات و
انگیزه‌های انسانی را در توده‌های مسلمان از بین ببرد و تا حدی نیز در این کار موفق
شد و در اثر همین معنا از انقلاب و اعتراض توده‌های مردم در امان ماند.

معاویه و سیاست تهدید و کربلایی

معاویه نسبت به افرادی که با سیاست او موافق نبودند سیاست تهدید، قتل و شکنجه را در پیش گرفته بود. نگاهی کوتاه به این قسمت از تاریخ حیات و زندگانی مسلمانان، این حقیقت را ثابت می‌کند.

یورش‌های خونین

سفیان بن عوف غامدی یکی از سران و فرماندهان نظامی معاویه می‌گوید: «روزی معاویه مرا احضار کرد و گفت: باید به فرماندهی سپاهی دلیر و انبوه و دارای ساز و برگ جنگی که اینک در اختیار تو می‌گذارم، حرکت کنی و کناره‌های فرات را مطیع من سازی تا به منطقه هیت برسی، اگر در آن جا با سپاهی برخورد کردی بی‌درنگ حمله کن و نابود ساز؛ وگرنه پیشروی کن تا به انبار برسی. اگر در آن جا سپاهی نبود، پیشروی کن تا مدائن را تصرف نمایی. آن‌گاه گفت:

«سفیان! این تاخت و تازها و حمله‌ها اهل عراق را مرعوب ساخته باعث خشنودی

دوستان ما و دشمنان عراقی‌ها شده افراد ترسو را به سوی ما جلب می‌کند. هر کس

را دیدی که با تو هم عقیده نیست بکش و به هر آبادی که رسیدی ویران کن و اموال

آن‌ها را نابود بساز؛ چون نابودی و از بین رفتن مال و ثروت برای مردم، مانند قتل،

تلخ و ناگوار؛ و بلکه از قتل نیز دردناک‌تر است!»^۱

معاویه ضحاک بن قیس فہری را نیز احضار کرد و به منطقه کوفه روانه ساخت و به او دستور داد: «هر عربی را دیدی که مطیع و دوستدار علی است بکش!» ضحاک اموال مردم را غارت کرد و عرب‌ها را از دم تیغ گذراند تا به ثعلبیه رسید. در آنجا به یک کاروان حج برخورد و اموال آن‌ها را به غارت گرفت. در راه حج نزدیک قطقطنه به عمر بن عمیس بن مسعود برادرزاده عبدالله بن مسعود برخورد و او را با عده‌ای از همراهانش کشت.^۱

بسر بن اڑطاة را نیز احضار کرده به سوی حجاز و یمن روانه ساخت و گفت: «حرکت کن! همین که به مدینه رسیدی اهل مدینه را پراکنده کن و آنچه در سر راهت دیدی نابود ساز و اموال کسانی را که با ما بیعت نکرده‌اند، غارت کن! وقتی وارد مدینه شدی به آن‌ها بفهمان که به قصد کشتن آن‌ها آمده‌ای و اعلان کن که هیچ‌گونه عذر و امانی ندارند و چنان سخت بگیر که گمان کنند آن‌ها را از بین خواهی برد، آن‌گاه دست نگه‌دار...! و در بین راه مدینه و مکه مردم را بترسان و پراکنده ساز!»

معاویه سپس افزود: «به هر یک از مناطق و شهرهای مطیع علی که رسیدی مردم را ترسانده تهدید کن؛ به طوری که خیال کنند از چنگ تو نجات نخواهند یافت. آن‌گاه دست از آزار آن‌ها بردار، ولی از آن‌ها برای من بیعت بگیر و هر کس از بیعت خودداری کرد بکش و شیعیان علی را در هر جا که هستند از دم تیغ بگذران!»^۲ بسر بن اڑطاة روانه مأموریت خود شد و به شهر مدینه و مکه حمله برد و غیر از افرادی که سوزانید سی هزار نفر را به قتل رسانید.^۳

معاویه بعد از ماجرای حکمیت، سیاست خود را نسبت به مسلمانانی که با سیاست او مخالف بودند با این سرآغاز خونین شروع کرد و در اجرای این سیاست به کام خود رسید: مسلمانان را کشت، ارباب و تهدید کرد، اموال آن‌ها را به غارت برد و فساد و خون‌ریزی فجیعی به راه انداخت.

۱. همان، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۲. همان، ج ۲، ص ۶-۷.

۳. همان، ص ۱۷. برای اطلاع بیشتر از جنایات بسر بن اڑطاة رجوع شود به ص ۳-۱۸ همین جلد از شرح نهج البلاغه.

پس از شهادت علی علیه السلام

این سیاست معاویه بعد از شهادت علی علیه السلام نیز ادامه یافت؛ منتها با این تفاوت که شکل منظم‌تر، خشن‌تر و وسیع‌تری به خود گرفت.

مورخان می‌نویسند: این اعراب و تهدید به حدی رسید که مسلمانان ترجیح می‌دادند آن‌ها را کافر و زندیق بنامند؛ ولی شیعه علی‌نگویند!^۱

شیعیان چنان در فشار قرار گرفتند که نه تنها در زمینه بیان فضایل و مناقب علی علیه السلام که بنی‌امیه از انتشار آن جلوگیری می‌کردند؛ بلکه حتی درباره مسائل و احکام دینی که مربوط به فضایل نبود، از بردن نام علی می‌ترسیدند و با نام مستعار ابو زینب (پدر زینب) از آن حضرت اسم می‌بردند!^۲

ابوحنیفه می‌گوید: «بنی‌امیه طبق سخنان علی فتوا نمی‌دادند و آن را نمی‌پذیرفتند و بردن نام علی ممنوع بود، شخصیت‌های بزرگ مسلمان از علی به نام مستعار «شیخ» اسم می‌بردند.^۳ بنی‌امیه به مردم هشدار داده بودند اسم کودکان خود را علی نگذارند!»^۴

اوج فشار و اختناق

معاویه بعد از عام‌الجماعه^۵ طی بخش‌نامه‌ای به همه فرمانداران و عمال خود نوشت هر کس چیزی از فضایل «ابوتراب» [علی] و خاندان او روایت کند، در امان نیست. به دنبال این بخش‌نامه در هر شهر و آبادی، خطبا و گویندگان، بالای منبرها علی علیه السلام را لعن کرده از آن حضرت تبری جستند و به او و خاندانش اهانت نمودند.

در گیر و دار این سیاست خشونت‌آمیز معاویه، وضع اهل کوفه از همه بدتر بود؛ زیرا کوفه مرکز شیعیان علی علیه السلام به شمار می‌رفت. معاویه زیاد بن سُمیّه را والی کوفه قرار داده بصره را نیز به آن ضمیمه ساخت. زیاد که روزی در صف یاران علی علیه السلام بود و همه آن‌ها را به خوبی می‌شناخت، شیعیان را مورد تعقیب قرار داد و در هر گوشه و کنار

۱. همان، ج ۱۱، ص ۴۴.

۲. همان.

۳. مناقب ابوحنیفه، ج ۱، ص ۱۱۷.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۷.

۵. مقصود از عام‌الجماعه سال صلح امام حسن علیه السلام و معاویه است؛ به این مناسبت این سال را عام‌الجماعه نامیده‌اند که در اثر صلح امام حسن علیه السلام، بر حسب ظاهر، اتحاد و یک‌پارچگی مسلمانان تأمین گردید. (مترجم)

که مخفی شده بودند، پیدا کرده، کشت، تهدید کرد، نابینا ساخت، دست‌ها و پاهای آن‌ها را قطع نمود، از بالای درختان خرما به دار آویخت و متواری نمود و از عراق بیرون کرد؛ به طوری که احدی از شخصیت‌های معروف شیعه در عراق باقی نماند. معاویه به عمال و فرمانداران خود در سراسر کشور نوشت:

«شهادت هیچ یک از شیعیان و خاندان علی را نپذیرند و اگر دو نفر شهادت دادند که کسی از دوستان علی و خاندان او است، اسمش را از دفتر دولت حذف کنید و حقوق و مقرری او را قطع نمایید!» او طی بخش‌نامه دیگری نوشت: «هر کس متهم به دوستی این قوم باشد شکنجه بدهید و خانه‌اش را ویران سازید!»

وضع عراق

وضع عراق و مخصوصاً کوفه از همه‌جا بدتر بود؛ به طوری که شیعیان به خانه‌دوستان خود و افراد مورد وثوق و اطمینان رفت و آمد کرده اسرار خود را با آن‌ها در میان می‌گذاشتند؛ ولی چون از غلام و خدمت‌کار صاحب‌خانه می‌ترسیدند، مادامی که از آن‌ها سوگندهای سخت نمی‌گرفتند که آن‌ها را لو ندهند، گفت‌گو را آغاز نمی‌کردند!

وضع رقت‌بار شیعیان تا وفات حضرت مجتبی علیه السلام به همین منوال بود و از آن تاریخ روزه روز بدتر شد و گرفتاری و فشار اوج گرفت و این قبیل افراد بدون استثنا یا متواری شدند و یا همواره سایه مرگ را بالای سر خود احساس می‌کردند.^۱ امام باقر علیه السلام این فاجعه را با یک بیان کوتاه خلاصه نموده چنین می‌فرماید:

«شیعیان ما در هر جا که بودند به قتل رسیدند. بنی‌امیه دست‌ها و پاهای اشخاص را به‌گمان اینکه از شیعیان ما هستند، بریدند، هر کس معروف به دوستداری و دلبستگی به ما بود، زندانی شد؛ یا مالش به غارت رفت و یا خانه‌اش را ویران کردند. این فشار و تضییقات تا زمان عبیدالله بن زیاد قاتل حسین بن علی علیه السلام ادامه داشت.»^۲

۲. همان، ص ۴۳-۴۴.

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴-۴۶.

کشتارهای بی‌رحمانه

فرمانداران معاویه در عراق - مرکز شیعیان علی علیه السلام - این سیاست را با وحشیّت و خشونت توصیف‌ناپذیری اجرا کردند. زیاد سمره بن جندب را به فرمانداری بصره، به جای خود گماشت و خود به کوفه آمد.

این مرد خون‌آشام چنان قتل و کشتار به راه انداخت که به حساب نمی‌گنجد. شخصی از انس بن سیرین پرسید: آیا سمره کسی را کشته بود؟ وی جواب داد: مرگ تعداد کسانی که به دست سمره بن جندب کشته شده بودند قابل شمارش است؟

سمره در اندک مدتی هشت هزار نفر را کشت و پیش زیاد آمد. زیاد گفت: نمی‌ترسی که در میان این‌ها شخص بی‌گناهی را کشته باشی؟

پاسخ داد: «اگر هشت هزار نفر دیگر را نیز به قتل برسانم باکی ندارم!»^۱
ابوسوار عدوی می‌گوید: سمره چهل و هفت نفر از خویشان مرا که همه حافظ قرآن بودند در یک روز به قتل رسانید.^۲

سمره طی یک ماه اقامت در مدینه خانه‌های اهل مدینه را ویران ساخت. وی از حال مردم تفتیش می‌کرد و اگر می‌شنید کسی در قتل عثمان شرکت داشته او را به قتل می‌رسانید.^۳

او زنان قبیله همدان را - که از شیعیان علی علیه السلام بودند - اسیر کرده در بازارها نگه داشت. نخستین زنان مسلمانی که در تاریخ اسلام فروخته شدند، این‌ها بودند.^۴
او تمام این جنایات را برای تحکیم پایه‌های حکومت معاویه انجام می‌داد. خود او می‌گفت: «خدا معاویه را لعنت کند. اگر آن‌طور که از او اطاعت کردم، از پروردگار خود اطاعت می‌نمودم، هرگز خدا مرا عذاب نمی‌کرد!»^۵

زیاد بن سُمیّه نیز مردم را بر دَرِ دارُ الإِماره جمع می‌کرد و آن‌ها را وادار می‌نمود علی علیه السلام را لعن کنند و هر کس خودداری می‌کرد، از دم تیغ می‌گذرانید^۶ و چنان‌که قبلاً

۱. طبری، ج ۶، ص ۱۳۲.
۲. همان، ص ۸۰.
۳. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۱۲.
۴. الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۶۵.
۵. مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵.
۶. همان.

از ابن ابی‌الحدید نقل شد علاوه بر کشتن دوستان علی علیه السلام، آن‌ها را با انواع آزارها و شکنجه‌ها اذیت می‌کرد.

ابن اثیر می‌نویسد: «زیاد دست‌های هشتاد - یا سی - نفر از اهل کوفه را قطع کرد^۱ و در اواخر عمر خود تصمیم گرفته بود به همه اهل کوفه تکلیف کند که از علی علیه السلام و خاندان او تبری جویند و اگر کسی خودداری کند او را کشته و خانه‌اش را ویران سازد؛ ولی قبل از آنکه این نقشه را اجرا کند، طومار عمرش درهم پیچیده شد.»^۲

این فشارها و تضيیقات به اضافه سیاست متواری و پراکنده ساختن شیعیان، که به منظور تضعیف نیروی مقاومت در عراق اجرا می‌گردید - چنان‌که قبلاً اشاره شد - باعث شد پنجاه هزار نفر از اهل کوفه از ترس جان خود به خراسان کوچ کردند و به این ترتیب نیروی مقاومت؛ هم در کوفه و هم در خراسان درهم شکسته شد.^۳

ماهیت حکومت معاویه

سیاستی هم که معاویه و عمال وی در مورد معاش و درآمد مردم اجرا می‌کردند، در خشونت و قساوت و ایجاد محیط فشار و ظلم، کمتر از سیاست آنان در زمینه امنیت و حیات مردم نبود.

معاویه پس از آن که در عام‌الجماعة به همه مناطق اسلامی مسلط گشت، ماهیت حکومت جدید خود را چنین اعلام کرد:

«ای اهل کوفه! خیال می‌کنید من برای این با شما جنگیدم که نماز و حج به‌جا آورید و یا زکات بپردازید؟ نه! چون می‌دانم که شما این‌ها را به‌جا می‌آورید. من برای این با شما جنگیدم که برگرده شما سوار شده به شما حکومت کنم و اینک با آنکه از حکومت من بیزارید، خدا مرا بر شما مسلط ساخته است. آگاه باشید هر خونی که تاکنون ریخته شده، هدر بوده و هر شرطی که تعهد کرده‌ام زیر پاهای من است!»

۱. کامل ابن‌اثیر، ج ۳، ص ۷۳.

۲. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۵۸؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۵.

۳. بروکلیمان، تاریخ الشعوب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۲۸ و فیلیپ حتی، تاریخ العرب، ج ۲، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

معاویه قبلاً نیز پس از پایان پیمان صلح با امام حسن علیه السلام گفته بود:

«ما این حکومت را به عنوان سلطنت قبول کردیم!»^۱

او راست می‌گفت؛ زیرا هرگز دست از دیکتاتوری و خودکامگی برنداشت. ظلم‌ها و ستم‌هایی که ملت مسلمان از دست معاویه متحمل شدند، هرگز سابقه نداشت؛ ولی با این حال او خیلی زیرک‌تر از آن بود که اجازه دهد صدای اعتراض مردم بلند شود. او نه تنها کوچک‌ترین راهی برای اظهار خشم و نارضایتی فشاردیدگان باز نگذاشته بود؛ بلکه بسیاری از رجال معروف را وادار می‌کرد او را شخصی نرم‌خو و بردبار و بزرگ‌منش جلوه داده این اوصاف انسانی او را مورد اعجاب و تحسین قرار دهند. کتب تاریخ و ادبیات عرب پر از داستان‌های مربوط به حلم و سخا و بذل و بخشش معاویه است؛ ولی با اندکی دقت، حقیقت امر آشکار می‌شود؛ زیرا بخشش او مربوط به عده‌ای خاص بود و هرگز شامل حال افراد دیگر که به مراتب محتاج‌تر و مستحق‌تر بودند، نمی‌شد.

آری! بخشش‌های معاویه مخصوص طبقه آریستوکرات بود که در واقع نردبان رسیدن او به حکومت محسوب می‌شدند و او در توطئه‌ها و جنگ‌ها از نفوذ سیاسی و یا دینی این عده استفاده می‌کرد. این طبقه را رؤسای قبائل طرفدار معاویه و بعضی از عناصری تشکیل می‌دادند که حوادث نخستین سال‌های ظهور اسلام قهرماً آن‌ها را در جرگه یاران پیامبر جا داده بود و اگر حوادث مزبور نبود ترجیح می‌دادند در صف دشمنان اسلام قرار گیرند!

سیاست اقتصادی معاویه

هر چه ثروت و عطیه کلان بود به سوی این طبقه سرازیر می‌شد و در مقابل، سایر مردم از خواسته‌ها و نیازمندی‌های اساسی خود محروم می‌گشتند و آن‌گاه محدثان رسمی^۲ داستان‌هایی پیرامون سخا و بذل و بخشش معاویه ساخته و پرداخته

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۶، ص ۲۲۰.

۲. محدثان درباری کسانی بودند که فقط شرح حال و سیره بزرگان و رجال بنی‌امیه را بیان می‌کردند. آنان مأموریت داشتند ضمن بیان احادیث، فضایل و مناقب برای زمامداران وقت بتراشند و محاسن اخلاقی آن‌ها را به مغز مردم فرو کنند. (مترجم)